

سرمقاله

به یاد آنان که "عاشق ترین زندگان" بودند!

"رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی اخیراً قصد خود مبنی بر تخریب قطعه سی و سه گورستان بهشت زهرا را علناً اعلام نموده است. قطعه سی و سه بهشت زهرا آرامگاه بسیاری از کمونیستها و مبارزین دوران شاه می باشد و ویژگی این قطعه نیز درست در همین واقعیت است که بخشی از شخصیت ها و چهره های سرشناس تاریخ ایران را در خود جای داده است. آرامگاه بنیان گذاران دو سازمان چریک‌های فدائی خلق و مجاهدین خلق و آرامگاه بسیاری از مبارزین آن دوره که با صداقت و رشادت تمام در جهت از بین بردن ظلم و استبداد بر علیه رژیم شاه و اربابان امپریالیست اش جنگیدند، در این قطعه قرار دارد. این قطعه در واقع، یادآور مبارزات خونین ده ها تن از بهترین فرزندان مبارز ایران، کمونیست ها و دیگر انقلابیون بر علیه امپریالیست ها و سرمایه داران وابسته به آنهاست، همان مرتجعینی که برای غارت ثروت های این کشور و استثمار هر چه شدیدتر کارگران و زحمتکشان، خون توده های ستمدیده ما را در شیشه کرده اند، همان ها که عامل اصلی فقر و مصائب وحشتناکی هستند که امروز شمار کثیری از مردم ما در آن گرفتار آمده اند."

صفحه ۲

"تحت شرایطی که روشنفکران انقلابی خلق فاقد هر گونه

رابطه مستقیم و استوار با توده

خویشند، ما نه همچون ماهی در دریای

حمایت مردم، بلکه همچون ماهی های کوچک و

پراکنده در محاصره تمساح‌ها و مرغان ماهیخوار

به سر می بریم."

چریک

فدایی خلق

رفیق شهید

امیرپرویز پویان

در سالگرد

به خون تپیدن

چریک فدایی خلق امیر پرویز پویان

صفحه ۱۴

در این شماره می خوانید:

۴ حراج دختران، لکه ننگی بر پیشانی جمهوری اسلامی!

۷ وقایع پشت پرده ۱۱ سپتامبر

۱۰ قطعه ۳۳ زنده می ماند

حذف و دستکاری در حقایق مسلم تاریخی از سوی هر جریان

۱۱ و با هر انگیزه محکوم است!

۱۲ چاپ جدید کتاب حماسه مقاومت بزودی منتشر می گردد

۱۳ گزارشی از مراسم بزرگداشت مادر سنجری در فرانسه

۱۶ تشدید اختلافات هیأت حاکمه آمریکا و استقاء رئیس "سیا"

۱۷ درس های بزرگ کمون پاریس (قسمت دوم)

۲۰ اختلاف در جلسات G8 بر سر غنایم جنگی و پول نفت عراق

به یاد آنان که

"عاشق ترین زندگان" بودند!



چریک های فدائی رفقا مسعود احمدزاده و عباس مفتاحی که در اسفند سال ۵۰، بوسیله رژیم وابسته به امپریالیسم شاه تیرباران شدند، شخصیت های مبارزی چون محمد حنیف نژاد و سعید محسن که مزدوران رژیم شاه آنها را در خرداد سال ۵۱ اعدام نمودند. کمونیست ها و مبارزین انقلابی امثال پویان ها، بهروز دهقانی ها، کرامت دانشیان ها، خسرو گلسترخی ها، رضا رضائی ها، بیژن جزنی ها، عباس سورکی ها، علی اکبر جعفری ها، مهرنوش ابراهیمی ها، کاظم ذوالنوار ها، فاطمه امینی ها، شیرین معاضد ها و ... همگی در

رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی اخیراً قصد خود مبنی بر تخریب قطعه سی و سه گورستان بهشت زهرا را علناً اعلام نموده است. قطعه سی و سه بهشت زهرا آرامگاه بسیاری از کمونیستها و مبارزین دوران شاه می باشد و ویژگی این قطعه نیز درست در همین واقعیت است که بخشی از شخصیت ها و چهره های سرشناس تاریخ ایران را در خود جای داده است. آرامگاه بنیان گذاران دو سازمان چریکهای فدائی خلق و مجاهدین خلق و آرامگاه بسیاری از مبارزین آن دوره که با صداقت و رشادت تمام در جهت از بین بردن ظلم و استبداد بر علیه رژیم شاه و اربابان امپریالیست اش جنگیدند، در این قطعه قرار دارد. این قطعه در واقع، یادآور مبارزات خونین ده ها تن از بهترین فرزندان مبارز ایران، کمونیست ها و دیگر انقلابیون بر علیه امپریالیست ها و سرمایه داران وابسته به آنهاست، همان مرتجعینی که برای غارت ثروت های این کشور و استثمار هر چه شدیدتر کارگران و زحمتکشان، خون توده های ستمدیده ما را در شیشه کرده اند، همان ها که عامل اصلی فقر و مصائب وحشتناکی هستند که

امروز شمار کثیری از مردم ما در آن گرفتار آمده اند. قطعه ۳۳ تجلی رزم های دلاورانه کمونیست ها و مبارزین انقلابی سال های ۵۰ است. یاد آور و تجسمی از آن عاشقان زندگی است که در سرزمینی که "مزدگورکن" از "آزادی آدمی" بسی افزون تر

"توجیه رژیم ضدخلقی جمهوری اسلامی برای "اصلاح" هر چه که باشد از آنجا که قطعه سی و سه گورستان بهشت زهرا آرامگاه بخش بزرگی از شهدای جنبش انقلابی سالهای ۵۰ است که بوسیله نیروهای سرکوبگر شاه به شهادت رسیده اند، هرگونه تلاش در جهت تخریب و یا تغییر آن، یک بار دیگر با آشکاری هر چه بیشتری همسوئی خواستگاه ها و اهداف این رژیم با رژیم سلطنت را خاطر نشان کرده و در همان حال روشن می سازد که حافظان نظم ارتجاعی حاکم نه فقط نسبت به مبارزین انقلابی در دوره خود بلکه اساساً به هر مبارز انقلابی که بر علیه ظالمین ستمگر به پا خاسته و در صدد نابودی نظام سرمایه داری وابسته حاکم بر آمده اند، کینه و نفرت غیرقابل وصفی داشته و از آنان هراس دارند، هراسی که باعث می شود تا نتوانند مرده آنان را نیز تحمل نمایند."

این قطعه به خاک سپرده شده اند.

با توجه به واقعیت فوق، واضح است که قطعه ۳۳ بهشت زهرا تاریخی از مبارزات مردم ایران بر علیه ظلم و استبداد را در خود نهفته دارد و بر این مبنا هرگونه تلاش جهت تخریب این قطعه، تخریب بخشی از جلوه های تاریخ مبارزات رهایی بخش مردم ایران بر علیه سلطه امپریالیسم و دیکتاتوری ذاتی آن می باشد.

بود، هرگز از مرگ نهراسیدند و جان بر کف بر علیه دشمنان ستمدیگان و استثمار شوندگان و برای ایجاد زندگی های شاداب در جامعه، مبارزه نمودند. در این قطعه، همه آن دلاوران زنده یاد، در کنار هم آرامیده اند، ده ها تن که هر یک در عین حال عزیز و گرمی خانواده ای بودند. از آن عزیزان، نام هائی را صرفاً برای نمونه می توان ذکر کرد. نام شخصیت هائی چون

این تخریب با هر بهانه ای که از سوی مرتجعین صورت بگیرد در حقیقت کوششی است هر چند مذبحخانه برای زدودن خاطره آن انقلابیون در ذهن ها، کوششی عبث برای محروم کردن مردم مبارز ایران از شناخت چهره های انقلابی تاریخ میهن خود.

در زمان دولت بازرگان بدلیل جو مبارزاتی آن زمان جامعه و کوشش بازرگان و همپالگی هایش برای مردمی جلوه دادن ماهیت رژیم جمهوری اسلامی به توده ها از طریق فریب و خام کردن توده های انقلابی، محل دفن شهدای آرمیده در قطعه سی و سه که اکثراً وابسته به سازمان های چریکهای فدائی خلق ایران و مجاهدین خلق ایران بودند، شناسائی شده و خانواده های آنها و یا سازمان هائی که این شهدا به آنها وابسته بودند، امکان یافتند تا سنگ هائی بر مزار آنها قرار دهند. بر روی این سنگ ها، آرم سازمان هائی که آن شهدا متعلق به آنها بودند نقش بسته و تاریخ و چگونگی شهادت شهید مزبور روی آنها نوشته شد. اما خیلی زود با تغییر توازن قوا بین نیروهای انقلاب و ضدانقلاب یعنی بین نیروی انقلابی توده ها که ماهیت رژیم تازه حاکم شده را نمی شناختند و برای مقابله با آن آماده نبودند و ضدانقلاب حاکم که با سازماندهی خود دست به یک یورش سراسری به توده ها و به سازمان های انقلابی نمود، مزارهای شهدا در قطعه سی و سه نیز مورد یورش حزب الهی های سازماندهی شده توسط سردمداران رژیم قرار گرفتند و سنگ ها تخریب شدند. به این ترتیب جمهوری اسلامی در همان زمان نشان داد که حتی تحمل مزار شهدای

انقلابی مردم را نیز ندارد و از مرده فرزندان انقلابی خلق نیز می هراسد. بعدها رژیم جهت جدا کردن این قطعه از بقیه قطعات و پاک کردن خاطره مبارزات و فداکاریهای آن شهدا از ذهن توده ها، دور این قطعه دیوار کشید. جالب است بدانیم که جنایت گران حاکم در

حصاری که درست کردند حتی از گذاشتن یک شیر آب در آنجا نیز دریغ نمودند و به همین دلیل هم در تمامی این سال ها خانواده هائی که قصد شستن مزار فرزندان خود را داشتند، مجبور بودند که با سطل از مسافت های دور و قطعات دیگر برای منظور خود آب تهیه کنند. همچنین در این سال ها به هیچ خانواده ای اجازه داده نشد که جهت بازسازی آرامگاه فرزندان

خود اقدام نموده و یا تغییری در این وضع بدهند. این وضع تا روی کار آمدن خاتمی کماکان ادامه داشت.

در ابتدای دوره خاتمی، در فضای تبلیغات فریبکارانه "اصلاحات"، مزومه هائی مبنی بر اینکه دولت قصد دارد در وضع قطعه سی و سه نیز "اصلاحاتی" انجام دهد، شنیده شد. اما منظور از "اصلاحات"، انجام کاری به نفع مردم نبود بلکه این مورد هم همانند دیگر "اصلاحات" خاتمی ماهیتی ارتجاعی داشت. مطرح شد که قرار است رژیم اجازه دفن مردگان دیگری را در این قطعه صادر نماید؛ و بعد گفته شد که قرار است قبرهای موجود را دو یا چند طبقه نمایند. روشن بود که با اجرای این طرح، سران مزدور جمهوری اسلامی درصدد بودند تا با دفن کردن مردگان جدید در کنار این انقلابیون سمبل خلق، از یک سو تمایز این قطعه بهشت زهرا را در انتظار عمومی بزایند و ثانیاً با طرح دو یا چند طبقه کردن قبرها و دفن مردگان عموم در آرامگاه جنباختگان راه آزادی و عدالت اجتماعی، به تدریج پندار عبث خود مبنی بر زدودن یاد و خاطره شهدای خلق و آرمان های انقلابی آن ها را متحقق سازند.

دولت "اصلاحات" که در هیچ زمینه ای قادر به اصلاحی نبود، می خواست قطعه سی و سه بهشت زهرا را "اصلاح" و یا در واقع به این شیوه تغییر دهد. اما در همان زمان، این امر با اعتراض خانواده ها و زندانیان سیاسی دوره شاه مواجه شد و در عمل این برنامه پیش نرفت. در عین حال در این دوره برخی خانواده ها به تعمیر مزار فرزندان خود پرداختند و سنگ هائی که در آنها تنها نام و شهرت و تاریخ وفات درج شده بود و اشاره ای به وابستگی سیاسی شهید مربوطه نمی شد را بر مزار فرزندان و عزیزان خود قرار دادند. با توجه به چنین سابقه ای، اکنون یک بار دیگر خبر می رسد که سران رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی تلاش دیگری را برای اجرای هدف ارتجاعی خویش آغاز کرده و به عنوان "بازسازی" قطعه سی و سه در واقع می خواهند مزار شهدای جنبش انقلابی، این پاک باخته ترین مبارزین راه آزادی را نابود ساخته و به این وسیله یکی از جلوه های مقاومت و مبارزه مردم ما و در همان حال یکی از اسناد آشکار جنایات ددمنشانه رژیم شاه را به خیال خام خود محو سازند. مقامات رژیم جمهوری اسلامی که از منفور بودن چنین اقدامی تحت هر نامی، در میان افکار عمومی با اطلاع هستند، در کوشش عبث خود برای موجه جلوه دادن اقدام خویش دچار تناقض گوئی شده اند. به این ترتیب که در برخی از گزارشات اولیه آنها صراحتاً از تخریب قطعه

سی و سه به بهانه گذشت "۳۰ سال" از احداث آن حرف می زدند اما بعداً از دهان کارگزاران خود نظیر سید محمد علی ابطحی معاون خاتمی مطرح کردند که تنها می خواهند "قبرها" را "بالا بیاورند" و بقیه را هم "بازسازی" کنند. اما توجیه رژیم ضدخلقی جمهوری اسلامی برای "اصلاح" هر چه که باشد از آنجا که قطعه سی و سه گورستان بهشت زهرا آرامگاه بخش بزرگی از شهدای جنبش انقلابی سالهای ۵۰ است که بوسیله نیروهای سرکوبگر شاه به شهادت رسیده اند، هرگونه تلاش در جهت تخریب و یا تغییر آن، یک بار دیگر با آشکاری هر چه بیشتری همسوئی خواستگاه ها و اهداف این رژیم با رژیم سلطنت را خاطر نشان کرده و در همان حال روشن می سازد که حافظان نظم ارتجاعی حاکم نه فقط نسبت به مبارزین انقلابی در دوره خود بلکه اساساً به هر مبارز انقلابی که بر علیه ظالمین ستمگر به پا خاسته و در صدد نابودی نظام سرمایه داری وابسته حاکم بر آمده اند، کینه و نفرت غیرقابل وصفی داشته و از آنان هراس دارند، هراسی که باعث می شود تا نتوانند مرده آنان را نیز تحمل نمایند.

اما واقعیت این است که همانطور که دیوار کشی قبلی و شکستن سنگ های قبر آن جان باختگان انقلابی نتوانست "معضل" رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی را حل کند، مسلماً تخریب و "بازسازی" طرح شده کنونی نیز نخواهند توانست رژیم را به هدف ارتجاعی خود نایل سازند. واقعیت نشان داده است که این شهدای انقلابی مدافع منافع توده ها، در قلب تک تک مردم ایران جا دارند و جزئی از تاریخ این مردم بوده و چنان تلاش های مذبحخانه جز شکست و رسوائی نصیب مرتجعین نخواهد ساخت.

در زمان انقلاب بر علیه رژیم وابسته به امپریالیسم شاه، زمانی که عمله و اکره آن رژیم، شعارهای مبارزاتی مردمی را با رنگ می پوشاندند، جوانان انقلابی زیر همان شعارهای رنگ شده می نوشتند: "ننگ با رنگ پاک نمی شود". حال باید به سردمداران جمهوری اسلامی گفت که شما هر طرح ارتجاعی که در رابطه با قطعه سی و سه پیاده نمائید، این قطعه مثل هزاران قطعه دیگر در سراسر ایران و مثل هزاران خاوران دیگر در کشور، میعادگاه عاشقان انقلاب باقی خواهد ماند و در فردای سرتنگونی رژیم سرکوبگر شما، مردم بار دیگر امکان می یابند تا نه فقط این آرامگاه بلکه آرامگاه های مبارزینی هم که با جلادی شما به خون خفته اند را به شکلی که شایسته است، بازسازی نمایند. به امید آرزو

● اخیراً کتاب شعری به نام "چریک های جوان" سروده "هادی خوانساری" که در غرغه ۹۱ سالن ۶ نمایشگاه کتاب تهران به فروش میرسید، توقیف شد. علیرغم این که این کتاب بر اساس ضوابط و مقررات وزارت ارشاد منتشر گردیده اما از قرار به دلیل استقبال بی سابقه مردم، مسئولین نمایشگاه دستور جمع آوری آنرا دادند. جالب است که بدانیم خیلی ها دلیل تصمیم به جمع آوری کتاب فوق را صرفاً نام کتاب می دانند.

● در شرایطی که قاچاق زنان و دختران به کشور های دیگر از جمله پاکستان و امارات متحده عربی به معضلی تبدیل شده است، سردار قالیباف فرمانده کل نیروهای انتظامی، اعلام نمود که: "برخی از باندها، دختران کم سن و سال را به صورت غیرقانونی از کشور خارج می کنند" و سپس مطرح کرد که رسیدگی به "مسئله قاچاق انسان، به عنوان یک موضوع جدی در دستور کار نیروهای انتظامی و وزارت اطلاعات قرار گرفته است."

اعتراف به قاچاق "دختران کم سن و سال" تائید واقعیتی است که در جمهوری اسلامی هر روز ابعاد وسیع تری می یابد. باندهای قاچاق زنان که در باور عمومی سر نخ خیلی از آنها به خود مقامات جمهوری اسلامی می رسد در بستر اشاعه روزافزون فقر و فلاکت و شرایط طاقت فرسای زندگی مردم ستمدیده و با تکیه بر قوانین زن ستیزانه جمهوری اسلامی "دختران کم سن و سال" را به راحتی "شکار" کرده و راهی خارج از کشور می نمایند. در شرایطی که طبق قوانین جمهوری اسلامی هر مرد می تواند ۴ زن عقدی و تعداد نامحدودی زن میبغه ای داشته باشد معلوم نیست که سردمداران جمهوری اسلامی چگونه قرار است با "قاچاق انسان" مبارزه نمایند.

در جهان سرمایه داری هر روز و هر ساعت زنان و دختران در سرتاسر جهان با آزار و خشونت و کتک و تجاوز و قتل روبرو هستند و غالباً این جنایات علیه زنان نادیده گرفته می شود چرا که قوانین حاکم بر جهان سرمایه داری چنین امکانی را مهیا می سازد و جمهوری اسلامی از این نظر یکی از بدنام ترین رژیم های سرمایه داری است.

● معاون "پیشگیری از آسیب های اجتماعی" (؟!) تعداد کودکانی را که برای گذران زندگی مجبور به کار شده اند ۵۰۰ هزار نفر اعلام نمود. ولی این رقم تنها کودکانی را در بر می گیرد که آشکارا در خیابان ها کار می کنند، در حالیکه بسیاری از کودکان در کارخانه ها و کارگاه ها تحت استثمار شدید قرار دارند و از آنجا که به دلیل صغر سن مشمول قانون کار هم نمی شوند از هیچ مزیت اجتماعی نیز برخوردار نمی باشند. واضح است که اساساً جای این کودکان باید در مدرسه باشد ولی بسیاری از کودکان که امکان رفتن به مدرسه را دارند، برای کمک به خرجی خانواده مجبور به کار در شب شده و شب کار هستند.

"حراج" دختران، لکه ننگی بر پیشانی جمهوری اسلامی!

نیست. در چارچوب نظام استعمارگرانه سرمایه داری وابسته، که رژیم جمهوری اسلامی حافظ و مدافع آن می باشد، فقر و بیکاری و گرسنگی و استیصال اقتصادی - که گسترش فحشاء نتیجه طبیعی آن است - چنان در جامعه ایران دامن گسترانده است که در غلطیدن بسیاری از زنان و دختران به بازار پر سود این تجارت، به روند عمومی تبدیل شده است.

به این ترتیب در متن این شرایط هولناک دیگر دور از انتظار هم نخواهد بود که سوداگران فحشاء، تعدادی از قربانیان بی شمار خویش را برای کسب سود هر چه بیشتر روانه بازارهای پرسودتر فرامرزی نظیر کشور های عربی و پاکستان کنند، تا از بابت این تجارت کثیف و غیرانسانی و به بهای قربانی کردن حیات دختران و زنان بی گناه، جیب های گشاد خود را پر سازند. در شرایطی که سرمایه داران زالوصفت و رژیم حافظ آنان یعنی جمهوری اسلامی در حفاظت از منافع خود، با پروژه اخراج های وسیع، هر روز هزاران کارگر را به خیل میلیونی بیکاران گسیل کرده و آنها را به همراه خانواده هایشان محکوم به فنای تدریجی در زیر بار فقر و نداری و گرسنگی می کنند، در شرایطی که مطابق آمار رسمی، قریب به دو سوم جمعیت در زیر خط فقر زندگی می کنند، بر چنین زمینه ای و در شرایطی که با گسترش سرسام آور فحشاء در جامعه، تنها در تهران صحبت از وجود ۶۰۰ هزار زن خیابانی و هزاران کودک خیابانی ست، حراج برده وار دختران در جزیره فجیره و یا هر جای دیگر به هیچ وجه امری نیست که باور نکردنی به نظر آید. در دوره و زمانه ای که هر روز خبر از کشف خانه های فساد می رود که سر نخ بسیاری از آنها به مقامات دزد و فاسد جمهوری اسلامی ختم می گردد، در چنین شرایطی آیا دلیلی برای عدم باور تراژدی قاچاق و حراج دختران ایرانی در کشورهای عربی وجود دارد؟ مسلماً حراج دختران در بازار "فجیره" امارات در این چارچوب اولین نمونه نیست و آخرین

"اخباری" از این "نوع" در امارات "مساله تازه ای" نیست. وی اضافه نمود که بسیاری از این اتفاقات "به صورت غیرعینی" در یک سری از کشورهای عربی رخ می دهد.

حقایق فوق و مجموعه متنوعی از سایر شواهد موجود ثابت می کنند که تحت حاکمیت ضدحلقی جمهوری اسلامی، مساله قاچاق و فروش دختران کم سن و سال ایرانی در کشورهای عربی نه مساله تازه ای ست و نه تعجبی را برمی انگیزد. اتفاقاً اساس این مساله، یعنی وجود "باند های قاچاق انسان" در رژیم جمهوری اسلامی مورد انکار دست اندرکاران حکومت نیست. اینان هر از گاهی با تبلیغ حول "کشف" این یا آن باند قاچاق، در واقع بر گستردگی و رشد این پدیده دردناک در نظام خود صحنه می گذارند. اما به نظر می رسد آنچه که در تبلیغات اخیر حول قاچاق دختران ایرانی به امارات، خشم گسترده عمومی را برانگیخته و بالنتیجه هراس و حساسیت مقامات جمهوری اسلامی به این موضوع و عواقب آن در افکار عمومی را باعث شده بازتاب گسترده مساله "حراج" رسمی آنها در یک بازار در "فجیره" می باشد که در آن بعضی از این دختران، مانند برده های اعصار بربریت، و به همان شیوه به مبلغی (۵۰۰ دلار) فروخته شده اند. این نکته ای ست که مقامات جمهوری اسلامی با وقاحت تمام و با استفاده از حربه ارباب و تهدید و تکذیب در صد لاپوشانی آن هستند. اما چنین واقعیتی در شرائط وحشتناک اقتصادی - اجتماعی حاکم بر ایران امر چندان عجیب و غریبی

ناشیانه و مکرر دست اندرکاران مزدور جمهوری اسلامی، دادستان انقلاب تهران سریعاً خبر از کشف ۳ باند قاچاق دختران در تهران را داد و کوشید تا اینگونه جلوه دهد که حکومت ظاهراً در حال مبارزه ای پیگیر با شبکه های قاچاق انسان در کشور ماست. از سوی دیگر گردانندگان خبرگزاری سینا، ضمن اشاره به تلفن های "تهدید آمیز" مکرر از سوی مقامات اطلاعاتی حکومت و دستور آنان به گردانندگان این خبرگزاری برای تکذیب گزارش "حراج" دختران در امارات، ضمن آنکه بر صحت این خبر تأکید کردند، مطرح نمودند که شواهد غیرقابل انکار و زنده ای در این مورد در دست دارند و در صورت اصرار مقامات حکومت، حاضرند تا این شواهد - که از جمله شامل نوار اظهارات یک خلبان ایرانی ست که به چشم خود قضیه "حراج" دختران را دیده است - را در اختیار مقامات "مسئول" قرار دهند.

با بالا گرفتن رسوائی مربوط به این قضیه، مقامات امارات نیز به صحنه آمده و فریبکارانه از فروش دختران ایرانی در این کشور اظهار "بی اطلاعی" کردند. تظاهر به عدم اطلاع از سوی مقامات امارات در شرائطی صورت می پذیرد که در محافل غیردولتی در این شیخ نشین، اذعان به وجود بازارهای رسمی فحشاء، امری طبیعی ست. به طور مثال بنا به گزارش "سینا" یکی از استادان دانشگاه امارات، در رابطه با رسوائی ناشی از افشای مساله قاچاق دختران کم سن و سال ایرانی به دویی و فروش آنها، تأکید کرد که شنیدن

افشای رسوائی مربوط به "حراج" دختران ایرانی در بازار "فجیره" امارات در هفته های اخیر، موجی از خشم و نفرت عمومی را بر علیه رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی و دست اندرکاران دزد و فاسد آن برانگیخته است. مطابق گزارش تکان دهنده ای که در اوائل خرداد ماه توسط خبرگزاری "سینا" منتشر گشت، فاش شد که گروهی از دختران جوان ایرانی که توسط باندهای سازمان یافته - و طبق تجربه عمومی مرتبط به مقامات حکومتی - به کشورهای عربی "قاچاق" می شوند، در امارت "فجیره" در یک بازار عمومی به حراج گذارده شده اند. اعلام این خبر، سروصدای فراوانی را در مطبوعات نظام و رسانه های خارجی برپا کرد و مقامات رنگارنگ جمهوری اسلامی که با این رسوائی به حق بیش از گذشته آماج نفرت توده ها قرار گرفته بودند، به انحاء مختلف به دست و پا افتادند تا با "تکذیب"، ایجاد ارباب و مانورهای تبلیغاتی رنگارنگ سر و ته قضیه را به هم آورده و خود را بی اطلاع از این امر و "مخالف" قاچاق دختران نشان دهند. در همین رابطه نخستین واکنش رسمی مقامات جمهوری اسلامی، تکذیب خبر منتشره از سوی خبرگزاری سینا و سپس "تهدید" دست اندرکاران این خبرگزاری از طریق وزارت جهنمی اطلاعات و امنیت بود. به موازات این اقدامات، رئیس جمهور فریبکار جمهوری اسلامی نیز به صحنه آمد و مدعی شد که شخصا از وزارت اطلاعات خواهان "تحقیق" در مورد حراج دختران و زنان ایرانی در امارات شده است. در این حال در کنار تکذیب های

نمونه آن هم نخواهد بود. اما آنچه که در رابطه با این مساله دردناک باید مورد توجه قرار گیرد، ابعاد فزاینده این تراژدی در جمهوری اسلامی ست.

در مرداد ماه سال ۱۳۷۹ یعنی در کوران اولین دوره ریاست جمهوری خاتمی، روزنامه جمهوری اسلامی با چاپ مطلبی اعلام نمود که چگونه به دلیل "گسترش بیکاری" در ایران، "دختران ایرانی" به "فاحشه گری" در "امپرنشین های خلیج" کشیده شده اند. همین روزنامه در آن مقطع اعلام نمود که "۱۲ درصد" از دختران ممنوع الخروج را همین دسته تشکیل می دهند.

خبر برجسته دیگری در این زمینه که یکی دو سال بعد یعنی در سال ۱۳۸۱ افشاء شد، حاکی از مبادرت گسترده دختران و زنان ایرانی به فحشاء و بالا گرفتن رسوائی قاچاق آنها به پاکستان و شیخ نشین ها بود. در این زمان روزنامه ها با چاپ مطالب تکان دهنده، از "فروش یک دختر ۱۸ ساله به نام ائلناز" توسط پدرش خبر دادند و متعاقب آن نیز اعلام شد که ائلناز تنها نمونه ای از "چندین هزار" دختر ایرانی ست که توسط باندهای قاچاق برده خریداری شده و تحت عنوان "کنیز" به منظور بردگی جنسی و تجارت به پاکستان قاچاق می شوند. در همین رابطه روزنامه "همشهری" نیز گزارش داد که "تعداد زیادی از دختران ایرانی" که توسط مردان عرب از خانواده هایشان در مناطق فقیرنشین و به ویژه روستاها خریداری شده اند، توسط باندهای قاچاق به شهر های زیارتی عراق برده شده و برای "گدائی" به کار گرفته می شوند. در تاریخ نامبرده همان روزنامه اضافه کرد که "چندین شبکه" قاچاق "دختران ایرانی" به دوی "کشف" شده اند که با خرید قربانیان خویش با "قیمت های بسیار اندک" از خانواده هایشان، آنها را برای "روسیگری" به دوی می برند.

مسئله نمونه های فوق به روشنی بر ابعاد گسترده فحشاء و در ارتباط با آن قاچاق دختران در رژیم جمهوری اسلامی

دلالت می کند، اما مساله اصلی در این رابطه، صرف نظر از دامنه وحشتناک این بیماری، پرداختن به این سوال است که چرا روند رشد فحشاء و به موازات آن قاچاق انسان برای استثمار جنسی و تجارت سکس، تا به این ابعاد در رژیم ضد مردمی جمهوری اسلامی فزونی گرفته است؟ و گسترش بی سابقه این پدیده در جامعه ما ناشی از عملکرد کدام عامل و یا عوامل می باشد؟

واقعیت این است که علیرغم همه تحلیل های گمراه کننده که برای جمهوری اسلامی ماهیتی غیر سرمایه داری قائل بودند، تحت حاکمیت این رژیم در طی ۲۵ سال اخیر سیستم سرمایه داری (سرمایه داری وابسته) در ایران انکشاف هر چه بیشتری یافته و باعث گسترش فقر و فلاکت بی حد و حصری در جامعه ما شده است. بر چنین زمینه ای است که امروز فحشاء در ایران بیداد می کند. به واقع فحشاء، ذاتی سیستم سرمایه داری می باشد. در این سیستم بدن انسان، سکس، به صورت کالا درمی آید و این سیستم برای آن در سطح اجتماعی تقاضا ایجاد کرده و بازار سازمان می دهد و سپس نیز به منظور کنترل عرضه و تقاضا و حمایت از بازار، قوانین مورد نیاز راه بسته به شرایط، یا به صورت رسمی و بر روی کاغذ و یا به صورت غیررسمی تصویب نموده و اجرای آن را میسر می سازد. نگاهی به تمامی جوامع سرمایه داری معاصر و حتی به اصطلاح پیشرفته ترین آنها نشان می دهد که چگونه طبقه حاکم با سازمان دادن مراکز مجلل عیاشی و خوشگذرانی که در آنها دختران و پسران حتی از سن طفولیت برای بهره برداری جنسی عرضه و به معرض فروش گذارده می شوند، در گوشه و کنار هر شهر و ناحیه "صنعتی" و "پیشرفته"، از تجارت سکس و فحشاء یک کار و کسب پرسود ساخته اند.

در دهه های اخیر، با رشد و گسترش مناسبات نظام سرمایه داری، بازار سکس به یکی از پرسودترین و

جنایت بارترین ممر درآمد سرمایه داران و باندهای مافیایی درآمده است که همگی بدون استثناء مستقیم و غیرمستقیم به حکومت ها و دستگاه های دولتی و یا محافلی از نظام سرمایه داری وابسته اند. این بازاری چندمیلیارد دلاری است که برای گسترش خود تمامی مرزهای جغرافیائی را درمی نوردد و در تمام دنیا از اروپا و آمریکا گرفته تا چین و تایلند و کشورهای آفریقائی و عربی، در ورای ارزش های رایج مذهبی و اخلاقی و فرهنگی ظاهرا مورد احترام طبقه حاکم، مشغول بسط خویش و سوداگری برای سرمایه داران است. در چنین بستری ست که می توان به روشنی فهمید که چگونه فحشاء و روسپی گری همچون سایر بلایای اجتماعی از نظام سرمایه داری انفکاک ناپذیر است.

بررسی آمار موجود نشان می دهد که در سال ۲۰۰۰، بیست و شش درصد قاچاق انسان از طریق خاورمیانه بوده است. ارزش پولی قاچاق دختران و پسران و زنان در کشورهایی نظیر فیلیپین، اوکراین، پاکستان و افغانستان و ایران هرساله به ۵ تا ۷ میلیارد دلار یعنی معادل با درآمد سرانه بسیاری از دولت ها بالغ می گردد و تجارت انسان برای بهره برداری و استثمار جنسی بعد از تجارت اسلحه، نفت و مواد مخدر در زمره سودآورترین فعالیت های اقتصادی سرمایه داران زلوصفت در صف بین المللی قرار دارد.

در جامعه تحت سلطه ما که نظام سرمایه داری وابسته به امپریالیسم حاکم است، با غارت و استثمار کارگران و خلق های تحت ستم، جیب امپریالیست ها و جهانخواران بین المللی پر شده و سرمایه داران وابسته ثروت های افسانه می اندوزند، در همانحال بر میزان فقر و فلاکت و گرسنگی و بیکاری اکثریت عظیم محرومان و بر شمار آنان در جامعه اضافه می شود و میلیون ها تن از توده های تحت ستم محکوم به زندگی در زیر "خط فقر" و حتی "خط بقاء" می گردند.

در چنین شرایطی برخی از آنها مبادرت به فروش تن برای سیر کردن شکم و تأمین زندگی خود و خانواده می نمایند، که این خود بیانگر ریشه داشتن فحشاء در مناسبات اقتصادی- اجتماعی حاکم بر ایران است.

رژیم ضد خلقی جمهوری اسلامی از اولین روز به حکومت رسیدن اش به حفاظت و صیانت از نظام اسثمارگرانه برعلیه توده ها پرداخت و با سیاست های ضد خلقی خود بار گران فقر و فلاکت و سرکوب و تمامی عوارض ناشی از آن را به شدتی دو چندان بر کرده توده های تحت ستم ما سرشکن نمود. در نتیجه فحشاء در جامعه تحت حاکمیت رژیم مزدور جمهوری اسلامی هرچه گسترده تر گشت. به عنوان تنها یک مثال از نقش سیاست های ضد خلقی جمهوری اسلامی در زمینه شیوع وحشتناک فحشاء در جامعه ما می توان عوارض غیرقابل جبران ۸ سال آتش افروزی این رژیم در جنگ ارتجاعی ایران و عراق را مورد توجه قرار داد. این جنگی بود که جمهوری اسلامی به رغم خواست و منافع توده ها و در تأمین منافع امپریالیست ها و سرمایه داران وابسته بر آتش آن دمید. این جنگ، بدون این که بخواهیم در اینجا روی نتایج ویران بار اقتصادی، مادی و معنوی آن متمرکز شویم، علاوه بر تمامی عواقب خانه خراب کن خویش برای توده ها، هزاران هزار خانواده جنگ زده و یا قربانی شده در جبهه ها را بدون سرپرست و نان آور در سطح جامعه رها کرد و طولی نکشید که در آن سال ها بر ابعاد فحشاء به گونه چشمگیری در جامعه ما افزوده گشت. از سوی دیگر در شرایطی که تحت سیاست های ضد خلقی رژیم، به ویژه در سال های اخیر تنها در عرض چند سال دهها هزار تن از کارگران از کار بیکار شدند و بیش از نیمی از جامعه به حیات در زیر خط فقر محکوم گشتند، در شرایط عدم پرداخت ماهها حقوق به کارگران و کارمندان ظاهرا شاغل، در شرایط فقدان کمترین سیستم تأمین اجتماعی و

کاملاً طبیعی است که فاحشه خانه های زمان شاه - که این رژیم با ادعای مبارزه با فحشاء در روزهای اول حکومتش پُر جمع آوری آنها را گرفته بود- این بار در سطحی گسترده تر در هر کوی و محله بازسازی شوند و خود آخوندهای رذل و فاسد، کنترل بسیاری از آنها را رسمی و غیررسمی بر عهده گرفتند و از آن سرمایه اندوختند. رونق یابی قاچاق دختران و زنان و حراج آنان به عنوان برده جنسی در بازارهای خارجی در این چارچوب در جمهوری اسلامی رونق یافت.

در بستر همین مناسبات ضدخلقی و سیاست های ضد مردمی جمهوری اسلامی که با قدرت سرنیزه اعمال می گردند است که ما همه روزه اخبار هولناکی می شنویم مبنی بر اینکه "ماهانه ۴۵ دختر ۱۶ تا ۲۵ ساله ایرانی در کراچی، توسط افراد ثروتمند خریداری می شوند" (خبرگزاری سینا) و یا دبیر گروه کار زنان سازمان دفاع از قربانیان خشونت اعلام می کند که مطابق "تحقیقات" این انجمن در سال ۸۲ "قاچاق زنان و دختران از استان های مرزی به کشورهای

حاشیه خلیج فارس و امارات متحده عربی، پاکستان و افغانستان و همچنین به طور محدود به کشورهای اروپایی و آسیایی رو به افزایش است."

همین مقام اضافه می کند که "قاچاق انسان در کشور عمدتاً از دو مسیر متفاوت انجام می گیرد، قاچاق به پاکستان و قاچاق به کشورهای حاشیه خلیج فارس که در این کشورها معمولاً دختران ۱۶-۱۰ ساله برای دو مناسبت عید فطر و قربان در مراسمی به نام "حلقه" به فروش می رسند. دردناک تر آنکه بسیاری از دختران قاچاق شده، در چنان جهمی از فقر و سرکوب قرار دارند که تصور می کنند ممکن است با به فروش رفتن حتی به عنوان برده، از آن جهنم رهایی خواهند یافت. ولی آن ها به این ترتیب وارد ورطه هولناکی می گردند که در بسیاری از مواقع مرگ فجیع، تنها فرجام رها شدن از دام آن است.

تحت مناسبات ظالمانه سرمایه داری موجود است که هر روز خبری دال بر "فروش" فرزندان توسط والدیشان از روی فقر و استیصال منتشر می گردد.

تحت چنین شرایطی ست که "کودکان بجا مانده از فاجعه زلزله بم" به جای آنکه از سوی کارگزاران رژیم مورد حمایت قرار گیرند، توسط سوداگران دزخیم صفت ربه شده و برای تجارت، از زیر چشم نیروهای انتظامی حکومت از منطقه قاچاق می شوند. به این ترتیب کودکان و نوجوانان آکنده از شور و احساس و زندگی که باید در سال های شکوفایی شان پرورش یابند، تحت مناسبات کثیف سرمایه داری وابسته و فقر و فلاکت ناشی از آن و به برکت حکومت جمهوری اسلامی، به کالای قابل فروش و به موضوع بهره برداری جنسی تبدیل شده، به بازار فحشاء روانه گشته و در این ورطه چه بسا که جان خود را نیز از دست می دهند.

مطابق اظهارات یکی از مقامات دفتر آسیب های اجتماعی بهزیستی به نام معبودیان در جریان "مصاحبه با ۱۵ دختر شهیدی که پس از گذراندن چند ماه در پاکستان به ایران انتقال داده شده اند" روشن شده است که "۹۹ درصد خانواده های این دختران در حاشیه شهرها

سکونت دارند. اغلب پدران این دختران معتاد هستند که ۹۰ درصد آنها به شغل های کاذب مشغولند. سن این دختران نیز از ۷ تا ۱۴ سال است. قاچاقچیان پس از خرید این دختران از پدرانشان ابتدا آنها را به عنوان فرزند خوانده قبول کرده و پس از ۱۰ سالگی به سمت پاکستان برای کار و بردگی جنسی روانه می شوند."

امحاء فحشاء و تجارت متکی به آن، جز با محو دلایل مادی به وجود آمدن و گسترش آن به عنوان یک مساله اجتماعی امکانپذیر نیست. دلایل مادی وجود فحشاء و گسترش سرطان وار آن در جامعه تحت سلطه ما در سال های اخیر را نیز باید در ذات حاکمیت نظام استثمارگرانه سرمایه داری وابسته و سیاست های ضدخلقی و سرکوبگرانه جمهوری اسلامی جستجو کرد. به این اعتبار امحاء فحشاء به گونه ای مستقیم با نابودی علل مادی این بیماری یعنی نظام سرمایه داری و رژیم حافظ آن گره خورده است. ■

نگاهی به اخبار

- مدیر کل دادگستری استان قم از دستگیری تعدادی در شهر قم به جرم پخش شب نامه بر علیه شخصیت های مذهبی و سیاسی کشور خبر داد.
- نشریه "بیزینس ویک" چاپ آمریکا در گزارشی در مورد وضع اقتصادی ایران در رابطه با شرایط تولید اتومبیل از قول یکی از کارگران شرکت سایپا نوشت: "تا چند وقت پیش ۳۷ نفر ۱۰ اتومبیل در روز می ساختند ولی همین تعداد اتومبیل در حال حاضر توسط ۱۶ نفر تولید می شود."
- سازمان عفو بین الملل در گزارش سالانه خود در مورد وضعیت حقوق بشر در ایران از جمله نوشت: "در سال ۲۰۰۳ میلادی حداقل ۱۰۸ نفر در ایران اعدام شدند که از جمله این افراد زندانیان سیاسی بودند که به مدتی طولانی در زندان نگهداری می شدند."

● دولت امریکا مخالفت خود را با طرحی که از سوی فرانسه و قزاقستان جهت انتقال نفت قزاقستان به شمال ایران و سپس انتقال آن به خلیج فارس جهت فروش به خریداران بین المللی مطرح شده بود اعلام کرد.

● مرکز اطلاعات سازمان ملل اعلام کرد که در سال ۲۰۰۳ میلادی ۳ میلیارد و ۴۵ میلیون و ۹۳۵ هزار نفر در سراسر جهان شهرنشین و ۳ میلیارد و ۳۵۷ میلیون و ۹۵۲ هزار نفر روستائین بوده اند. بر مبنای این گزارش در ایران در همین سال ۴۵ میلیون و ۹۵۲ هزار نفر شهرنشین و ۲۲ میلیون و ۹۶۸ هزار نفر نیز جمعیت روستا بوده است.

● نشریه "جمهوری اسلامی" خبر داد که در خردادماه افراد ناشناسی با ریختن مایعات نفتی بر روی یک دستگاه اتوبوس شهاب خودرو آترا به آتش کشیده و متواری شدند.

● بدنبال کشتار کارگران معادن مس شهر بابک در کرمان بوسیله نیروهای سرکوبگر جمهوری اسلامی، دبیر اجرایی خانه کارگر

(عباس کاربخش) با بیشمرمی تمام گفت: اگر اعتراضات کارگران رنگ و بوی سیاسی پیدا نمی کرد تا حدودی می توانستند به خواسته هایشان جامه عمل بپوشانند ولی به علت ناآگاهی بازیچه دست گروه های سیاسی!! شدند و نه تنها به حقوق خود نرسیدند بلکه وجهه آنها در جوامع کارگری دچار خدشه شده و باعث شد کارفرمایان به جای آنها از کارگران غیروومی استفاده کنند!!

لیست کمک های مالی

سوئد

رفیق غلام رضا رحمانی شیشوانی ۲۵ یورو
رفیق کاظم سعادت ۲۵ یورو

فرانسه

رفیق کیومرث سنجری ۱۰۰ یورو
نشریه ۵ یورو

وقایع پشت پرده ۱۱ سپتامبر

در حاشیه انتشار گزارشی محرمانه دستگاه اطلاعاتی دولت آمریکا به جرج بوش
پیراهون فعالیت های القاعده در خاک آمریکا

تهیه و تنظیم از غلام

شوند، توجه دارند) در باره گوشه ای از اهداف و انگیزه هائی که دولت آمریکا با اتکا، به واقعه ۱۱ سپتامبر قرار بود دنبال کند، سخن گفت. او از نیاز طبقه حاکم آمریکا و دولت امپریالیستی اش به ایجاد "قوانین" سرکوبگرانه و ضدکارگری و ضدخلقی که دارای کارائی بیشتری جهت پیشبرد استراتژی نوین امپریالیسم باشد سخن راند. (بعضی از آن قوانین را از همان روزهای اول بعد از ۱۱ سپتامبر بطور ضرب العجلی به تصویب رساندند، مانند قانون "وطن پرستی" که امروز خواهان توسعه آن هستند و به نام قانون "وطن پرستی ۲" معروف است). اشاره او به تصویب قوانین جدیدی ست که دست دولت آمریکا و سازمان های جاسوسی اش را در برقراری یک فضای پلیسی باز می کند و در عین حال با تصویب این قوانین سودهای کلانی به جیب بخش نظامی و بسیاری از انحصارات خصوصی آمریکا از طریق قراردادهائی که دولت آمریکا با آنها در همین عرصه بسته و می بندد، میرود. تازه در اینجا منظور سودهای حاصل برای انحصارات، در داخل آمریکاست و نه آن سودهای عظیمی که از طریق جنگ و میلیتاریسم در خارج از مرزهای آمریکا به دیگر بزرگ این شرکت های انحصاری ریخته می شود. این قوانین سرکوبگرانه و ضددمکراتیک که با اتکا، به فضای دیکتاتوری و سیاست های جنگی کنونی طبقه حاکم در آمریکا وضع می گردند، در واقع انعکاس نیاز اقتصاد بحران زده سرمایه داری امپریالیستی آمریکا بوده و گوشه ای از یک جنگ طبقاتی و ضدخلقی است که یک طرف آن امپریالیست ها و مرتجعین قرار گرفته اند و در طرف دیگرش کارگران و خلق های جهان. اشکرافت و قیچانه مدعی می شود که "۱۱ سپتامبر" به خاطر "کاستی های" موجود در این قوانین ضدخلقی رخ داده است.

اشکرافت در باره اطلاع نهادهای امنیتی-جاسوسی آمریکا از آن دو نفر چنین می گوید:
"هنگامی که سی. آی. ای بالاخره در اواخر ماه آگوست به اف. بی. آی اطلاع داد که "المیدهر" و "الحزمی" (دومظنون القاعده ای) در داخل کشور هستند، مامورین اف. بی. آی در نیویورک به جستجوی آنها پرداختند".

کلمه "بالاخره" در این گفته نشان می دهد که سی. آی. ای از مدتها پیش از حضور آنها در داخل آمریکا با خبر بوده و آنطوری که شواهد و حرف های مقامات کنونی و سابق دولت آمریکا و سی. آی. ای و اف. بی. آی، نشان می دهد، افراد نامبرده از آزادی تام برای فعالیت در داخل آمریکا و نیز رفت و آمد به داخل و خارج آمریکا برخوردار بودند.

در همین رابطه باید توجه کرد که در ماههای پس از ۱۱ سپتامبر، در نشریات آمریکائی مانند نیویورک تایمز، تایم و لوس آنجلس تایمز در باره گزارش یک عضو اطلاعاتی اف. بی. آی در فینیکس آریزونا- که به نام فینیکس معروف است- مقالاتی نوشته شد. آن نامه از آموزش پرواز هواپیما توسط اعضای القاعده گزارش داده بود. هنگام پاسخ به سوالات کمیسیون در

سندیگو در آپارتمانی که متعلق به یک عضو اطلاعاتی اف.بی.آی است زندگی می کردند. در همین رابطه کانال ای. بی. سی در اخبار بین المللی در روز ۲۰۰۴/۰۵/۱۰ چنین گفت: "نگذاشتند مأمور اف. بی. آی در باره گروگان گیران ۱۱ سپتامبر هشدار دهد". ای. بی. سی ادامه می دهد: "در یک سال قبل از ۲۰۰۱/۰۹/۱۱ مقامات سی. آی. ای نگذاشتند مأمور اف. بی. آی که با سیا همکاری می کرد اطلاعات مهمی در مورد دو تن از اعضای القاعده که مشکوک بودند و بعداً به گروگانگیران ۲۰۰۱/۰۹/۱۱ پیوستند، ارائه دهد". آنچه در اینجا آمده درباره آن دو نفری است که در شهر سندیگو در ایالت کالیفرنیا در آپارتمان عضو اف. بی. آی زندگی می کردند. ای. بی. سی ادامه می دهد:

"مقام دولتی ایالات متحده آمریکا به ای. بی. سی گفت مأمور اف. بی. آی قصد داشت در باره نشست القاعده، نشستی که در آن "خالد ال المیدار" و "نواق الحمزی" شرکت داشتند و در کشور مالزی تشکیل شده بود به رؤسایش هشدار دهد."
"خالد به همراه نواق ایالات متحده را ترک کرده و دو ماه قبل از ۱۱ سپتامبر بدون اینکه مورد سوالی قرار گیرد از فرودگاه بین المللی جان اف کندی در نیویورک وارد آمریکا شد. او تا ۱۱ سپتامبر ناپدید گردید".

هر چند در گذشته مقاماتی از دولت کنونی بوش گوشه هائی از این موضوع و اطلاع دولت از آن را در اینجا و آنجا تأیید می کردند، اما حال در به اصطلاح تحقیقات علنی کمیسیون تحقیق درباره ۱۱ سپتامبر^(۳)، بسیاری از مقامات و اعضای دولت بوش نه تنها این اطلاعات، بلکه موضوعاتی را تأیید می کنند که گوشه ای از انگیزه ها و اهداف پلید و شوم امپریالیسم آمریکا را به معرض نمایش می گذارد.

دادستان کل آمریکا، جان اشکرافت، کسی که می گویند اعضا، و کارکنان وزارت خانه اش طبق دستورات او هر روز صبح باید نماز بخوانند و دعا کنند^(۳)، در سخنرانی اش در برابر اعضای کمیسیون تحقیق در زمینه اطلاع دولت آمریکا درباره آن دو نفر، به روشنی (البته برای آنها که نه به ظاهر کلمات بلکه به مفهوم حرفها در دل شرایط و اوضاع مشخصی که مطرح می

این گزارش اولین بار در تاریخ ششم آگوست ۲۰۰۱، به عنوان گزارش "محرمانه" به جورج بوش داده شد. اما در تاریخ دهم آوریل ۲۰۰۴، تحت فشار افکار عمومی و نیز بر زمینه رشد اختلافات دو حزب حاکم و محافل امپریالیستی آمریکا در رابطه با سیاست های دولت بوش، گزارش فوق به این صورت در اختیار عموم گذاشته شد.

عنوان گزارش^(۱): *بن لادن مصمم است در داخل ایالات متحده به حمله دست بزند!*

نگاهی به آنچه در این گزارش آمده، کافی است تا بدانیم دولت آمریکا حداقل از حضور القاعده و اعضای آن و فعالیت های آن در داخل آمریکا از مدتها پیش با خبر بوده و این جریان تروریستی دست آموز آمریکا، بدون اطلاع محافل و نهادهای قدرت در آمریکا نمی توانست به چنین فعالیتهای گسترده ای در داخل آمریکا بپردازد.

"اعضای القاعده و از جمله شماری از آنها که تابع (شهروند) ایالات متحده هستند در آمریکا اقامت دارند و یا سالهاست که به ایالات متحده سفر می کنند. این گروه تسهیلات و ساختارهایی را (در داخل آمریکا- م) ایجاد کرد که می توانند او را در حملات یاری دهند". (از همین گزارش)

بخش دیگر گزارش حاکی از آن است که دولت آمریکا از چند و چون و مکانیزم یا وسائلی که قرار بود در حمله بکار گرفته شود اطلاع داشته است.

"اطلاعات اف. بی. آی در آن زمان فعالیت های مشکوکی را در داخل کشور نشان می دهد که با تدارکاتی جهت ربودن هواپیما و یا متدهای دیگر برای حمله از جمله حمله به ساختمان های فدارل در نیویورک همخوانی دارد".

از همان هفته های اول بعد از واقعه تروریستی ۱۱ سپتامبر، رسانه های آمریکا و جهان و نیز مقاماتی از سازمان های امنیتی - جاسوسی آمریکا خبر دادند که سازمان های "اف. بی. آی" و "سی. آی. ای"، از حضور دو نفر از افرادی که آمریکا ادعا می کند واقعه تروریستی ۱۱ سپتامبر را آفریدند در شهر سندیگو (ایالت کالیفرنیا) اطلاع داشتند. اطلاعاتی که در مورد آن دو نفر برملا شد، از جمله این بود که آن دو نفر در شهر

باره این نامه، اشکرافت چنین می گوید: "گزارش فینیکس، گزارشی که اخطار کرده بود تروریست ها ممکن است مشغول آموزش پرواز هواپیما (در داخل آمریکا - م) باشند، به دلیل کهنه بودن کامپیوترها در مراکز اف. بی. آی و واشنگتن ناپدید گردید".

هر انسان آزادیخواه و بی طرفی که ذره ای از تاریخ جنایات آمریکا در سرکوب مخالفین و امکانات این دولت در کشف و نابودی انقلابیون در سراسر جهان اطلاع داشته باشد واقعاً به چنین دروغ پردازی ای می خندد. اما به رغم چنین دروغ گویی مسخره ای، اگر ما به شواهد و اسنادی که تاکنون در باره فاجعه ۱۱ سپتامبر به بیرون درز کرده توجه کنیم، اگر شرایط و تضادهایی که این حادثه در بطن آن به وقوع پیوست را در نظر گیریم، و بالاخره به سیاست هایی که پس از واقعه ۱۱ سپتامبر توسط طبقه حاکمه آمریکا به همین بهانه در سراسر جهان اعمال گشته دقت کنیم، آنگاه نمی توانیم به نتیجه گیری دیگری برسیم مگر اینکه آنچه در یازده سپتامبر اتفاق افتاد با اطلاع محافل قدرت در آمریکا و روی همان خطی صورت گرفت که به تأمین منافع بزرگی برای امپریالیست های آمریکائی منجر گردد.

در مقطع دیگری از این تحقیقات، دادستان فاشیست و تژادپرست آمریکا می گوید: "در ماه مارس ۲۰۰۰، تحقیقات حاکی از حضور یک شبکه بزرگ القاعده و تروریست های خارجی در آمریکا بود. در این تحقیقات به دولت قبلی (دولت کلیتون - م) هشدار داده شده بود که این شبکه قادر است از عملیات تروریستی در اینجا حمایت کند".

آنچه روشن است این است که امروز بحث و جدال احزاب و محافل امپریالیستی آمریکا این نیست که نمی دانستیم، بحث این است که "می دانستیم و نقطه های زیادی را می دانستیم ولی نه توانستیم نقطه ها را به هم وصل کنیم". چه توطئه آشکاری! دولت خونخوار و غارتگر بین المللی آمریکا توانست "نقطه ها را به هم وصل کند!!" تا سرخ درستی از "تروریست ها" دستش آید. اما این تنها یک ادعای بیشمارانه برای فریب افکار عمومی ست. چرا که سردمداران امپریالیسم امریکا امروز به خوبی می دانند که بر بستر رشد بحران و اختلافات درونی هیات حاکمه و تحت فشار افکار عمومی، آنچنان شواهدی رو شده که آنها دیگر نمی توانند مانند آن روزها و هفته های اول پس از ۱۱ سپتامبر منکر داشتن "اطلاعات کافی" در مورد آنچه قرار بود رخ دهد شوند. از سوی دیگر فشار "مخالفین" امروزی دولت بوش یعنی دمکرات ها بر دولت او در مورد "عدم انجام اقدامات کافی" در جلوگیری از فاجعه ۱۱ سپتامبر و ترتیب دادن "کمسیون تحقیق" و... نیز نه از روی دمکرات بودن آنها، که به خاطر منافع ضدخلقی جناح خویش و جمع آوری رأی در انتخابات قریب الوقوع ریاست جمهوری ست. چرا که خود این به اصطلاح "مخالفین" در کار گذاشتن سنگ هائی از بنائی که به ۱۱ سپتامبر انجامید شرکت داشتند و خود نیز از طرفداران تئوری "جنگ علیه تروریسم" یعنی نام آنچه که استراتژی جدید آمریکا بر آن بنا شد، می باشند. اگر

یازده سپتامبر را محصول یک پروسه در حرکت ببینیم و نیاز کل طبقه حاکم آمریکا به آترا درک کنیم، آنگاه خواهیم فهمید که چرا امثال دمکرات ها پس از اعلام "جنگ بی پایان" بوش به همه پیشنهادات بوش و جمهوریخواهان به کنگره رأی مثبت داده و در همان هفته اول، به جورج بوش اختیار تام دادند. (در دوران های بحران و جنگ، مثل دوره کنونی آن به اصطلاح نقش و وظایفی را که قانون اساسی آمریکا به کنگره داده، به کناری زده می شود و تمام قدرت در اختیار رئیس جمهور قرار می گیرد. از این نظردارنده حکومت شباهت زیادی به روند امور در کشورهای تحت سلطه پیدا می کند که پارلمان و مجلس و کنگره نقش فرمایشی دارد و رئیس جمهور همه کاره است). به این ترتیب دمکرات ها در فریب مردم آمریکا و توجیه جنگ طلبی و میلیتاریسم امپریالیسم آمریکا در افغانستان و عراق، شانه به شانه بوش و جمهوریخواهان بر طبل جنگ کوبیده اند و "انتقاد" آنها به دارودسته بوش نه به خاطر کشتار مردم بیگناه، که در چگونگی کنترل و هدایت این بحران به نفع نظام امپریالیستی بوده و می باشد. یکی از اختلاف دمکرات ها با سیاست های دولت بوش و جمهوریخواهان در مورد عراق و "جنگ علیه تروریسم" به طور کلی این است که می گویند چرا جورج بوش سیاست "یک جانبه" را در پیش گرفته و چرا دولت جورج بوش برای تقسیم هزینه انسانی و مالی جنگ و برای اینکه مردم عراق، منطقه، و کلاً جهان، جنگ را جنگ آمریکا در عراق و نیروی اشغالگر عراق را صرفاً آمریکائی ها نبینند، "شرکای" جهانخوار دیگر یعنی اروپا را به بازی نگرفته است. آنها نام این سیاست شان را "اترناسیونالیزه" کردن جنگ و اشغال عراق می نامند. البته باید توجه داشت امسال، سال انتخابات ریاست جمهوری است و دمکرات ها که می بینند افکار عمومی به جهت مخالف جنگ پیش می رود و از طرف دیگر بخش چشم گیری از مردم آمریکا خواهان این هستند که بدانند دولت بوش قبل از واقعه ۱۱ سپتامبر چه اطلاعاتی در این مورد در دست داشته و چرا اقدامی پیشگیرانه انجام نداده، می خواهند بر موج این مخالفت ها بر علیه بوش سوار گردند. آنها برای نفوذ در جبهه مردمی ضدجنگ و کنترل آن و از طرف دیگر برای نشان دادن همراهی ظاهری با آن بخش از مردم که خواهان اطلاعات بیشتر در باره واقعه ۱۱ سپتامبر هستند - خصوصاً خانواده های قربانیان ۱۱ سپتامبر که عامل تعیین کننده ای در تشکیل کمسیون تحقیق بوده اند - و برای بهره گیری از جو موجود و بالاخره برای بردن سهم بیشتری از قدرت، دولت بوش را "محکوم" می کنند که چرا با داشتن آن همه اطلاعات توانست "نقطه ها را به هم وصل کند".

در حقیقت آنچه که به عنوان هدف سازمان دهندگان این نوع کمسیون ها باید مورد توجه قرار گیرد این است که مردم "راضی" شوند که صرفاً خطا صورت گرفته و کم کاری شده است. اضافه بر این و مهم تر از هر چیز مردم باید قبول کنند که "قانون" - و به طور مشخص قوانین دوران جنگ سرد - سبب شد که

نهادهای دولتی و یا دولت به طور کل نتوانند کاری در پیشگیری از این فاجعه انجام دهند. بنابراین کمسیون تحقیق وظیفه اش است که با شناخت از آن عوامل، در جهت "اصلاح" آنها حرکت کرده و به منظور "تأمین امنیت" بیشتر برای مردم آمریکا و حفاظت از مرزهای کشور "پیشنهاداتی" را به دولت ارائه دهد. پیشنهاداتی که معنای عملی شدن آنها محکم تر کردن قوانین پلیسی، جاسوسی و سرکوبگرانه و جنگ طلبانه است که در عین حال دارای ماهیتی تژاد پرستانه نیز هستند. در جریان این فریبکاری بزرگ آنها می کوشند تا به مردم این ایده را القا کنند که این نه نظام سرمایه داری امپریالیستی است که گنبدیده و جنایتکار و مسبب جنگ و سرکوب و تروریسم است، بلکه هیئت حاکمه است که صرفاً اشتباه "مدیریتی" مرتکب شده است.

در چارچوب این سیاست، این دمکرات ها هستند که شخصی بنام ریچارد کلارک را پیش انداخته اند که کتاب بنویسد و "افشاگری" کند. این فرد کتابی به نام خود منتشر کرده که در آن آمده است که دولت بوش "اطلاعات کافی" در باره آنچه قرار بود رخ دهد را در دست داشت. او در این کتاب، به موضوعاتی پرداخته که عمدتاً مردم قبل از انتشار این کتاب هم کم و بیش از آنها با خبر بوده اند. به طور مثال، مردم می دانند که چند ماه پیش، دولت جورج بوش ۲۸ صفحه از گزارش تحقیقی مجلس سنا را که درباره نقش دولت عربستان سعودی یعنی یکی از سپردگان و سگان زنجیری امپریالیسم در واقعه جنایتکارانه ۱۱ سپتامبر و حمایت این دولت از تروریسم و تروریست هاست به بهانه "امنیت ملی" آمریکا از آنها پنهان نگاه داشت.

در حقیقت تمام شواهد و اسناد موجود تا آنجا که مردم جهان به آنها دسترسی پیدا کرده نشان می دهند و ثابت می کنند که واقعه تروریستی ۱۱ سپتامبر نه توسط دشمن واهی و غیرواقعی بلکه برعکس توسط نیروهای مرتجع و ضدخلقی ای اجرا شده که از حمایت بالاترین و راست ترین محافل قدرت آمریکا برخوردار بوده و این محافل نه تنها از چنین واقعه ای باخبر بوده اند بلکه در امر تسهیل تدارک و انجام آن، البته با همکاری دولت های وابسته منطقه نقش ایفاء کرده اند. ساده نگری است که ببنداریم واقعه ای چنان پیچیده با تدارک و اجرایی چنان دقیق، بدون حمایت مستقیم و یا غیرمستقیم نهادهای پر قدرت امکان پذیر گردید. نقش واقعه یازده سپتامبر آن بود که به قیمت مرگ هزاران انسان بتواند افکار عمومی آمریکا را "برانگیزد و بسیج" (۵) کند، که حمایت مردم از استراتژی "جنگ بی پایان" یعنی سیاستی که از عوامل درونی سرمایه داری امپریالیستی و تضادها و تناقضات آن مایه می گیرد را برانگیزد. چنان حمایتی که مردم حتی "آمادگی پیدا می کنند تا از جان و مال خود" (۶) برای پیش برد آن دریغ نوزند.

در پایان، بعضی از سنوالاتی که از طرف کمیته بازماندگان قربانیان ۱۱ سپتامبر تهیه و در اختیار کمسیون تحقیق درباره واقعه ۱۱ سپتامبر گذاشته شده تا از جورج بوش سوال شوند آورده می شوند. هم

- واقعی مانع از تحقیقات در باره فعالیت گسترده آنان در آمریکا شد - م).
۶. آیا شما می دانستید که هنگام فرمانداری شما در تگزاس، طالبان ها به تگزاس آمدند تا با دوستان نفت - گازی شما ملاقات کنند؟ طالبان در تگزاس برای گفتگو در باره خطوط لوله".
۷. هنگامی که "اندرو کارد" رئیس کارکنان کاخ سفید به شما در کلاس درس فلوریدا در یازده سپتامبر گفت "به آمریکا حمله شده" واکنش چهره شما چگونه بود؟ (در جواب این سوال مایکل کنجاوانه نشان می دهد آن چهره بی تفاوت و آرام خبر از آن می داد که آقای بوش انگار از قبل از همه چیز با خبر بود - م).

توضیحات:

- ۱) زیر گزارش آمده: "برای رئیس جمهور". ضمناً قبل از اینکه این گزارش در اختیار عموم قرار گیرد بخش هایی از آن با جوهر سیاه شده است.
- ۲) اعضای این کمیسیون ۱۰ نفرند، پنج نفر جمهوریخواه (رئیس کمیسیون جمهوریخواه می باشد) و پنج نفر دمکرات. همه ۱۰ نفر، مقامات سابق دولت آمریکا هستند که به عنوان سناتور، فرماندار و یا عضو ارتش آمریکا پست هایی در کابینه های پیشین داشته اند. ضمناً رئیس این کمیسیون، "تاماس کین" فرماندار سابق نیوجرسی ست که اکنون مدیر یک شرکت نفتی به نام "آمارادا هس" می باشد.
- ۳) البته این مساله چیز عجیب و غریبی نیست زیرا که خود جورج بوش می گوید "نه، من برای حمله به عراق با پدرم مشورت نکردم بلکه من با مرد دیگری یعنی خدای بزرگ مشورت کردم".
- ۴) "ریچارد کلارک" رئیس بخش ضدتروریسم شورای امنیت ملی در دوران سه رئیس جمهور (بوش پدر) کلیتون و دلبیو بوش می باشد. او در سال ۲۰۰۲ از دولت بوش استعفا داد و کتابی نوشته که اخیراً منتشر شد. "ریچارد کلارک" برای کمیته انتخاباتی "جان کری" کار می کند. همین فرد در جلسه علنی کمیسیون تحقیق رو به اعضای خانواده های قربانیان ۱۱ سپتامبر، که برخادر جلسه حضور داشتند کرد و گفت: "ما، دولت و من از شما پوزش می خواهیم زیرا که نتوانستیم مانع از رخ دادن ۱۱ سپتامبر شویم". او این پوزش را در ارتباط با این مطرح کرده که در کتابش گفته است مقامات اطلاعات کافی داشتند ولی دولت بوش کم کاری کرد. وی در همین جلسه از اقدامات دولت کلیتون در این زمینه دفاع کرد. "ریچارد کلارک" کسی است که خود او نیز در خارج کردن اعضای خانواده بن لادن از آمریکا چند روز پس از ۱۱ سپتامبر در کنار وزارت خارجه، اف. بی. آی و در کل کاخ سفید، نقش مستقیم داشت. در این مورد به ترجمه بخش هایی از مقاله منتشره در مجله "وینتی فر" به نام "تجارت سعودی ها" در "پیام فدائی" شماره ۵۵ رجوع کنید.
- ۵ و ۶) از گزارش تحقیقی کمیسیون هارت - رادمن ("گری هارت" دمکرات و "رادمن" جمهوریخواه) در سال ۱۹۹۹ در مورد "امنیت ملی" آمریکا.

۷. به طور اخص گزارش ششم آگوست ۲۰۰۱ درباره خطر تروریست ها برای کشور حاوی چه اطلاعاتی است، از آن چه آموختید؟ آیا مطالب آن گزارش را پیگیری کردید؟ آیا تقاضای ارائه گزارش تکمیلی کردید؟
۸. به عنوان رئیس کشور، از اول می ۲۰۰۱ آیا اطلاعاتی از نهادهای امنیتی - اطلاعاتی و یا از مقامی اطلاعاتی دریافت داشتید که مؤید این باشد که اسامه بن لادن نقشه حمله به کشور با استفاده از هواپیما به عنوان سلاح و زدن آن به ساختمان های مهم در شهر نیویورک در خلال هفته ۱۱ سپتامبر و یا روز ۱۱ سپتامبر را دارد؟
۹. چه اقدامات دفاعی ای بر اساس اطلاعات قبل از ۱۱ سپتامبر که بسیاری از آنها خبر از حمله در داخل آمریکا را داشت تدارک دیده شد؟
۱۰. به عنوان رئیس کشور از یکم ماه می ۲۰۰۱، تا ۱۱ سپتامبر، شخص شما و یا نماینده دولت ایالات متحده هیچگونه مذاکراتی با اسامه بن لادن یا نماینده او و یا القاعده داشت؟ در خلال همین مدت شما و یا نماینده ای از دولت ایالات متحده مذاکراتی با دولت های خارجی درباره اسامه بن لادن داشت؟ نتیجه چه بود؟
۱۱. چه چیزی سبب شده که اطلاعات مربوط به حمایت خارجی از تروریست ها که حدود ۲۸ صفحه از گزارش مشترک کمیته ضداطلاعات سنا و گنگره را اشغال کرده محرمانه باقی بماند؟
۱۲. لطفاً توضیح دهید چرا تا به حال کسی، مقامی در هر سطحی در دولت مقصر بی توجهی های بیشماری که به وقایع ۱۱ سپتامبر انجامیده نگردیده و مجازات نشده است؟

سوالات مایکل مور، فیلم ساز متری آمریکائی:

۱. آیا این حقیقت دارد که در ۲۵ سال گذشته شما و خانواده ات روابط داد و ستد با بن لادن ها داشته اید؟
۲. رابطه ویژه میان بوش ها و خانواده سلطنتی عربستان چیست؟
۳. چه نیروی در یازده سپتامبر به آمریکا حمله کرد؟ مردی وصل شده به ماشین دیالیز در غاری در افغانستان یا دوستان سعودی شما؟
۴. چرا اجازه دادید چند روز پس از یازده سپتامبر، هواپیمائی در سراسر آمریکا پرواز کند و اعضای خانواده بن لادن را جمع آوری کرده و به خارج از آمریکا منتقل کند؟
۵. چرا حقوق تعیین شده در "دومین لایحه" قانون اساسی را برای حمایت از تروریست ها به کار می گیرید؟ (این سوال در این ارتباط است که دادستان فدرال آمریکا که پس از یازده سپتامبر فوراً به بگیر و به بند انسان های بی گناه پرداخت به بهانه حمایت از حقوق قانونی تروریست های چنین سوالاتی که مایکل مور در کتابی به نام "دود کشورم کجاست؟" در مقابل جورج بوش از دیدگاه خود مطرح کرده آورده می شوند. ("دود" کلمه است عامیانه در زبان عامه به معنی مرد یا پسر). این سوالات به روشنی نشان می دهند که افکار عمومی آمریکا ادعاهای دولت بوش و کارگزاران آن در مورد "عدم اطلاع" از قضایا را باور نکرده و خواهان روشن شدن حقایقی هستند که هویت و نقش سازمان دهندگان و مجریان واقعی فاجعه ۱۱ سپتامبر را بر ملا می کند.

سوالات کمیته بازماندگان:

۱. به عنوان فرمانده نیروهای ارتش آمریکا، صبح ۱۱ سپتامبر پس از اینکه با خبر شدی آمریکا مورد حمله قرار گرفته چرا فوراً به واشنگتن و یا مرکز فرماندهی ارتش بازنگشتی؟
۲. شخصاً دستور چه اقدامات دفاعی را برای حفاظت از کشور در خلال بحران ۱۱ سپتامبر صادر کردی؟ آن دستورات در چه ساعتی صادر شدند و دستورات به چه کسی ابلاغ شد؟ چه اقدامات دفاعی ای اجرا گردید؟ نتیجه آن اقدامات چه بود؟ کدام یک از دستورات صادره اجرا نشد؟
۳. کاپیتان "دبرا لوور" رئیس اطاق وضعیت اضطراری در کاخ سفید، خبر اصابت اولین هواپیما به برج یک را پیش از اینکه شما به دبستان "ا.ا. ای. بوکر" در "ساراسوتای" فلوریدا وارد شوید، داد. لطفاً دلیل اینکه شما چرا هم چنان پس از دریافت خبر به برنامه عادی تان یعنی دیدار از مدرسه، آن هم پانزده دقیقه پس از دریافت خبر برخورد اولین هواپیما ادامه دادید توضیح دهید؟
۴. پس از اینکه "اندرو کارد" خبر اصابت دومین هواپیما به برج ها - که حمله به آمریکا را تداعی می کرد - را به شما داد چه چیزی سبب شد شما هم چنان به نشستن در جایتان ادامه دهید؟ پس از دریافت پیام "اندرو کارد" تقریباً چه مدت در کلاس درس باقی ماندید؟
۵. چه ساعتی باخبر شدید که هواپیماهای دیگری به غیر از پرواز ۱۱ و ۱۷۵ روده شده اند؟ چه کسی خبرش را به شما داد؟ شما به عنوان فرمانده ارتش آمریکا چه اقدامی کردید؟
۶. از آغاز پروسه انتقال دولت کلیتون به شما و آغاز دولت خودتان تا ۱۱ سپتامبر به طور اخص چه اطلاعاتی (کتبی یا شفاهی) را درباره تروریست ها، و حملات احتمالی و هدف های احتمالی مورد حمله از نهادهای مختلف دریافت کردید؟ این نهادها شامل اطلاعات از دولت کلیتون، سی. آی. ای، اف. بی. آی، ان. اس. ای (سازمان امنیت ملی)، دی. او. دی (وزارت دفاع) و دیگر نهادهای اطلاعاتی - جاسوسی، دوست های خارجی و سازمان های اطلاعاتی شان، مشاور امنیت ملی دولت، "کاندولیا رایس" و "ریچارد کلارک" رئیس بخش ضدتروریسم شورای امنیت ملی نیز می شود.

قبور مبارزین سیاسی در بهشت زهرا بازسازی می شود

قطعه ۳۳ زنده می ماند

این است. پایت به اولین سنگ قبر که می رسد، حسی مرموز، موریانه وار دوره ات می کند. انکار که در محاصره نگاه کنجکاو مردمانی خاموش و نامرئی گرفتار آمده باشی. باد هم دست بردار نیست. بی وقفه و ممتد می وزد. یاد شعری از "ژان ژورس" می افتم:

گرچه گورها حاشیه جاده را فراگرفته اند، اما جاده به عدالت راه می برد. چرا قطعه ۳۳ برای رسانه ها مهم است؟ شاید پاسخ این سؤال تمام انگیزه این گزارش باشد. مطابق معمول این اواخر نام قطعه ۳۳ پس از سال ها فراموشی وقتی دوباره بر سر زبان ها افتاد که یکی از سایت های اینترنتی خبری را مطرح کرد مبنی بر این که "قرار است این قطعه را تخریب کنند و آن را تبدیل به قبرستانی تازه نمایند." درستی این نظر وقتی قوت بیشتری گرفت که بنابه قانونی نانوشته و شایع میان مردم، با گذشت بیش از ۳۰ سال از عمر یک قبر بهشت زهرا می تواند قبر دیگری را جایگزین آن کند. به عبارت بهتر عمر هر قبر ۳۰ سال است. با انتشار تصاویری از قطعه ۳۳ و پارچه نوشته هایی که بر بخشی از این قطعه آویزان شده بودند ماجرا وارد فاز تازه ای شد. در این تصاویر و آن پارچه نوشته ها، از قول مسؤولان بهشت زهرا تصمیمی اعلام شده بود مبنی بر اینکه قرار است بزودی عملیات تخریب و بازسازی قطعه ۳۳ بهشت زهرا آغاز شود. همان زمان یکی از سایت های معروف و پربیننده اینترنتی یادداشتی در این باره نوشت که مرور دوباره آن علاوه بر نشان دادن اهمیت

مطلب زیر گزارشی است نوشته احمد جلالی فراهانی، گزارشگر روزنامه "ایران" در ارتباط با خبر تخریب قطعه ۳۳ بهشت زهرا. این روزنامه که از جمله مطبوعات رسمی در ایران می باشد و در داخل کشور به چاپ می رسد نوشته مزبور را در شماره ۲۸۱۷ خود مورخ چهارشنبه ۲۰ خرداد ماه ۱۳۸۳ منتشر ساخته است. از آنجا که این نوشته با صراحت از یکسری واقعیات تاریخی یاد کرده و از اهداف و آرمان های مبارزاتی به خون خفته گان قطعه ۳۳ و نقض والای آنان در مبارزه بر علیه ظلم و ستم رژیم جنایتکار آریامهری تجلیل می نماید، پیام فدایی جهت اطلاع خوانندگان خود، متن این نوشته را عینا و بی کم و کاست در این شماره درج می نماید.

کوشه شرقی بهشت زهرا و پشت غسالخانه، در سکوتی رازآلود، قطعه ۳۳ خفته است. کاج های مسن و به آسمان رسیده تمام خیابان های اطراف را سایه باران کرده اند و با اینکه ساعت تازه ۳ بعدازظهر است اما آفتاب در پس شاخه ها مانده و هرازگاهی نوری از لای آنها به سطح زمین می رساند. با این همه قطعه ۳۳ به فاصله طی کردن عرض خیابانی از چنان غربتی رنج می برد که قابل بیان نیست. برخلاف تمام قطعات اطراف که مملو از گل و گلاب و گلدان است، قطعه ۳۳، در حصار سیمانی محصور مانده و تنها با بالا رفتن از چند پله فرسوده و آجری به برهوتی می رسی از قبرهایی که بسیاری از آنها حتی سنگ قبر هم ندارند چه رسد به تابلو و گلدان و درخت. اینجا آفتاب بی رحمانه می تابد بر پیکره ای از قبرهای یکدست و یک شکل که در غارت علف های هرز، ساکت و بی صدا تاریخ را به نظاره نشسته اند. قطعه ۳۳ بهشت زهرا سرزمین دیگری است، سرزمین سکوت قبرهایی که اغلب آنها به جای سنگ قبر، حفره ای را می مانند که مملو از خشکه علف های بجای مانده از سال های پیش از

قطعه ۳۳، دیدگاه نویسنده را هم درباره این قطعه بیان می کرد. "... قرار است قطعه ۳۳ بهشت زهرا که در آن قبور مبارزان قبل از پیروزی انقلاب مثل گلسترخی و جزئی و ... قرار دارد، تخریب شود. ... اگر این خبر درست باشد، یک فاجعه است. اینها جزئی از تاریخ کشورمان هستند. رئیس بهشت زهرا می گفت: این تنها قطعه است که بازسازی نشده است. در این مجموعه حدود ۱۲۰ قبر شناخته شده هست که در بین آنها چهره های سرشناس هم هستند. ما قصد داریم قبر این افراد شناخته شده را بالا بیاوریم و بقیه را هم بازسازی کنیم. به خانواده هایشان هم خبر داده ایم. ..."

زیر شلاق خورشید

و من حالا آنجا هستم. قطعه ۳۳ بهشت زهرا، ظاهرا این بخش از بهشت زهرا یکی از قدیمی ترین بخش های آن است. یکی از کارگران می گوید: "اینجا قبلا جزو خود بهشت زهرا نبوده، حاشیه آن محسوب می شده." شاید راست بگوید. چون از در ورودی تا اینجا فاصله زمانی زیادی نیست. ضمن آنکه موقعیت غسالخانه هم می تواند به نوعی حرف های او را تأیید کند. شاید در طراحی بهشت زهرا موقعیت غسالخانه طوری در نظر گرفته شده که دور از قطعات و قبور باشد و حالا به خاطر ازدیاد بیش از اندازه متوفیان تهرانی این بخش ها را هم مورد استفاده قرار داده اند.

رضائیان مدیر بهشت زهرا درست گفته است. از میان شش هزار و ۵۱۷ نفری که در این قطعه دفن شده اند

بیش از ۱۲۰ نفر از مبارزین پیش از انقلاب که جان خود را در راه مبارزه علیه رژیم پهلوی از دست داده اند دیده می شود که چهره های سرشناس و ماندگاری در میان آنها وجود دارد. افرادی چون "مسعود احمدزاده"، "حمید اشرف"، "علی باکری، علی اصغر بدیع زادگان، بیژن جزئی، مصطفی جوان خوشدل، محمد چوپانزاده، پرویز حکمت جو، محمد حنیف نژاد، کرامت الله دانشیان، بهروز دهقانی، محمدکاظم ذوالنوار، مهدی رضایی، عزیز سرمدی، ناصر صادق، علی اکبر صفایی فراهانی، حسن ضیاءظریفی، همایون کتیرایی، خسرو گلسترخی، سعید محسن، علی میهن دوست و ..."

هر کدام از این نام ها برای خود تاریخی هستند. آدم هایی که جزو مبارزین ردیف اول علیه رژیم پهلوی بودند و سخت ترین شکنجه ها و نامردمی ها را تا پای جان تحمل کردند و حالا اینجا در بستری از خاک و فراموشی خفته اند و شاید اگر خبری این چنینی درباره مزار آنها در مطبوعات درج نمی شد هرگز دوباره نامشان شنیده نمی شد.

و حالا بسیاری از آنها در بستری از ابدیت خفته اند و واکنش ما را در برابر رنج ها و مصائبی که کشیده اند به نظاره نشستند. آیا ما قدردان مقاومت و استقامتشان بوده ایم؟ برای پاسخ، نیازی به تأمل و تدبیر نیست. واقعیت این قطعه و مهجوریت آن جوابی است که من از پدران خویش شنیده ام. منی که تا به دیروز حتی نام آنها را نشنیده بودم و آمدنم به اینجا توفیقی بود اجباری که تصمیم شد. آیا همنسلان من آنها را می شناسند؟

در میان قبور یکدست و متلاشی، نام و نشان صاحب قبر کاریست صعب و دشوار، تمام قبرها خلاصه و مختصرند. نام و فامیل و سال تولد و مرگ. بعضی از آنها آنقدر غریب و پرت افتاده اند که دل بیننده را به درد می آورند و بسیاریشان البته

حذف و دستکاری در حقایق مسلم تاریخی از سوی هر جریان و با هر انگیزه محکوم است!

در اعتراض به عملکرد زشت و نابخردانه برخی از سایت ها و وبلاگ ها در رابطه با لوگوی "تاریخ مرا تخریب نکنید!"

انقلابی را دارند، سوال برانگیز بوده و قبل از هر چیز عدم برخورداری آنها از اصالت انقلابی را تأیید می کند. در واقع عمل سخیفانه حذف تصاویر دو کمونیست انقلابی از لوگوی مذکور، ماهیتا هیچ تفاوتی با اقدام به "بازسازی" و "تخریب" قطعه ۳۳ بهشت زهرا از طرف رژیم جمهوری اسلامی ندارد. تفاوت در حد قدرت و امکانات دو طرف است. یکی با برخورداری از قدرت سیاسی در جامعه، می کوشد تا با تخریب آرامگاه کمونیست ها و دیگر مبارزین انقلابی، نام و خاطره آنان را در ذهن توده ها محو نموده و از آن طریق از اشاعه آرمان های انقلابی، انسانی و عدالت جویانه آنها در جامعه جلوگیری نماید و دیگری که خود را در تخالف با آرمان های سرخ و افکار و اندیشه هایی می بیند که بهروز دهقانی ها و کرامت دانشیان ها معرف آن بودند، چنان حذف و تخریبی را با امکانات موجود خود، یعنی با امکان وبلاگی خویش انجام می دهد.

مسلمانان با تخریب قبر آن عزیزان جانباخته می توان "تاریخ" و یاد جاوید آنها را در ذهن توده ها نابود کرد و نه با محو و حذف عکس های آنان می توان "آرمان" های سرخ و سازش ناپذیر آنها و تأثیرات شگرفی که در تاریخ مبارزات آزادی بخش این سرزمین برای همیشه بر جای گذارده اند را زدود. این امر تنها مایه رسوایی هرچه بیشتر و افشای ماهیت کسانی خواهد شد که بدان مباردیت می ورزند.

دهقانی و کرامت دانشیان، هم اکنون در شماری از سایت های اینترنتی همچنان قابل مشاهده است. تجربه چندین دهه مبارزه مردم ایران بر علیه امپریالیسم و سگهای زنجیریش به آنها آموخته است که مباردیت به سرکوب، حذف و یا دستکاری در حقایق مسلم تاریخی، یکی از حربه های شناخته شده مرتجعین بر علیه توده های تحت ستم و فرزندان مبارز آنها بوده است. به این اعتبار، اگر اقدام رژیم جمهوری اسلامی به مثابه یک رژیم مرتجع و ضد خلقی در تخریب آرامگاه انقلابیون و مبارزین و کمر بستن به اعمال حذف و جرح در حقایق تاریخی و میراث های فرهنگی، اقدامی کاملاً قابل فهم است، اما انجام همان اعمال ارتجاعی در یک سایت یا وبلاگ، از سوی کسانی که ادعای "حفظ" تاریخ و پاسداری از میراث های

در ارتباط با فعالیت های اعتراضی ای که بر علیه طرح تخریب قطعه ۳۳ بهشت زهرا توسط رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی صورت گرفته است، کسانی با یک اقدام شایسته در افشای طرح رژیم، که مسلماً انزجار هر انسان شرافتمندی را برمی انگیزد، لوگوی "تاریخ مرا تخریب نکنید" را تهیه و برای سایت های اینترنتی و منجمله سایت ما ارسال نمودند. اما چندی بعد دیده شد که در برخی سایت ها (و وبلاگ ها)، از میان تصاویر انقلابیونی که در این لوگو قرار داده شده، تصاویر دو کمونیست برجسته و فراموش نشدنی تاریخ مبارزاتی ایران یعنی رفقا بهروز دهقانی و کرامت دانشیان مورد "بازسازی" قرار گرفته و کسانی به طور ناشیانه و مذبوم آن "دو قطعه" تصویری را "تخریب" نموده اند. (اتفاقی لوگوی اصلی با تصاویر رفقا بهروز

پوزش، تصدیح و یک توضیح

در مطلبی مندرج در پیام فدایی شماره ۵۹ اشتباهی رخ داده است که رفیق نویسنده آن مطلب، بدین وسیله به آن برخورد می نماید:

اخیراً مسئولین "پیام فدایی" متذکر شدند که پس از درج مطلبی که من تحت عنوان "فاجعه ۱۱ سپتامبر نیویورک و ۱۱ مارس مادرید: نعمتی برای امپریالیسم" برای پیام فدایی شماره ۵۹ تهیه کردم، رفیق عزیزی از اسپانیا ضمن تماس با "پیام فدایی" انتقاداتی را در رابطه با این مطلب مطرح نموده است. لازم می دانم که همین جا ضمن تشکر از رفیق مزبور به دلیل برخورد مسئولانه و جدی اش، نکات طرح شده را پاسخ گویم.

اولین تذکر رفیق نامبرده که کاملاً صحیح است در مورد اشتباهی می باشد که در پاراگراف سوم از صفحه اول مطلب فوق الذکر، هنگام درج مقام "آرنار" به عنوان "رئیس جمهور اسپانیا" صورت گرفته است. در حالی که او نه رئیس جمهور، بلکه نخست وزیر اسپانیا بود. این امر از روی سهو و هنگام تایپ مطلب مزبور اتفاق افتاده است.

انتقاد دیگر رفیقمان به اظهار نظری است که در پاراگراف اول ستون دوم این نوشته در مورد ماهیت سازمان اتا صورت گرفته است. در این قسمت، از سازمان اتا به مثابه "نمایندگان بخشی از بورژوازی" که "اختلاف" آنها "با امپریالیسم بر سر تقسیم سود ناشی از استثمار طبقات زحمتکش" است و "جان

کارگران و کودکان در اسپانیا" امریکا و یا هر گوشه دیگر جهان برای آنها ارزشی ندارد" یاد شده است. در این مورد نیز باید متذکر شوم که پس از خواندن دوباره مطلب پی بردم که نوشته، برداشت صحیحی از اتا به خواننده ارائه نمی دهد. واقعیت این است که من با تجاربی که از پروسه تحولات و آینده بعضی از اینگونه سازمان ها داشتم به یک پیش داوری دست زدم و حال آنها را با استناد به آینده احتمالی شان که در ذهنم بود قضاوت کردم. در حالیکه عملکردهای کنونی این سازمان نشان نمی دهد که اتا در حال حاضر در اردوگاه امپریالیستهاست و یا برای جان کارگران، کودکان "ارزشی" قائل نیست. ضمن پوزش و تصدیح، امیدوارم که با این توضیحات، انتقادات رفیق عزیزمان در اسپانیا را پاسخ داده باشم.

روناک مدائن

چاپ جدید کتاب

حماسه مقاومت

در دست انتشار است!

کتاب حماسه مقاومت برای فعالین سیاسی دهه ۵۰ و به ویژه برای نسل جوان و پرشور و پرشماری که در اواخر این دهه و در جریان اوج گیری مبارزات توده ها در سالهای ۵۶ - ۵۷ به عرصه سیاست پا نهاد، نیاز به معرفی ندارد. چه بسا این کتاب، خود الهام بخش انبوه جوانان انقلابی و پرشوری بود که برعلیه رژیم جنایتکار و وابسته به امپریالیسم خاندان کثیف پهلوی بپاخاستند. اما علاوه بر تأثیرات معنوی و شورانگیز کتاب حماسه مقاومت بر روحیه مبارزاتی آن نسل، این کتاب همچنین نقش بسزایی در افشای ماهیت جنایتکارانه رژیم شاه ایفاء نمود. به واقع می توان گفت: اگر از یک سو جریان طوفانزای مبارزه مسلحانه چریکهای فدایی خلق، "جزیره ثبات" رژیم شاه و اربابان امپریالیست اش را بر سرشان ویران ساخت. در همان حال، حریق حماسه های حق طلبی آن انقلابیون در سیاهچال های آریامهری نیز، که اینک در کتاب حماسه مقاومت تجسم پیدا کرده بود، به نوبه خود پرده از "دروازه های تمدن بزرگ" رژیم شاهنشاهی سوزاند و "قصرهایی" که بر "خون و ستم" بنا گردیده بود را در معرض دید ستمدیدگان قرار داد.

این کتاب به مثابه سندی زنده از قساوت ها و ددمنشی رژیم شاه در حق زندانیان سیاسی و به ویژه زنان و مردان آزاده ای که برعلیه سلطه امپریالیسم و سگ زنجیری آن یعنی رژیم شاه سلاح برگرفته و به مبارزه برخاسته بودند، و در عین حال همچون آینه ای فراخ از مقاومت ها، جانفشانی ها و دلآوری های انقلابیونی که تا پای جان از آرمان های والا و انسانی خود و از توده های محروم و ستمدیده خویش دفاع کردند، نقش ارزنده ای در انتقال تجارب مبارزاتی انقلابیون دربند به مبارزین خارج از زندان، ایفاء نمود. کتاب حماسه مقاومت به نوبه خود در معرفی "سازمان چریکهای فدایی خلق ایران" به مردم مبارز ایران سهمی تاریخی داشت، همچنانکه با توجه به ترجمه آن به چند زبان دیگر که به همت رفقای مبارزی در خارج از کشور صورت گرفت، این کتاب در سطح بین المللی در شناساندن چریکهای فدائی خلق و بردن مسایل مبارزاتی مردم ایران به میان افکار عمومی جهان نیز، تأثیر خود را به جا گذاشت.

همانطور که می دانیم کتاب حماسه مقاومت اندکی پس از فرار موفقیت آمیز نویسنده آن، رفیق اشرف دهقانی از زندان قصر در سال ۱۳۵۲، در بطن شرایط مبارزاتی همان دوره نوشته شده و برای نخستین بار نیز از سوی سازمان چریکهای فدایی خلق ایران در همان سال ۵۲ منتشر گردید. چگونگی آن، در چاپ جدید این کتاب طی مقدمه ای که توسط خود رفیق نوشته شده، توضیح داده می شود و به نقش فعال بعضی از رفقای برجسته سازمان که کتاب به پشتوانه تلاش های شبانه روزی آنان در شرایط سخت و دشوار مبارزه سیاسی و نظامی آن دوره منتشر شده، اشاره می گردد. مقدمه اخیر همچنین حاوی نکات و اشارات مهمی در رابطه با جو مبارزاتی آن سالها، انگیزه چاپ کتاب در آن ایام و اثرات مشخص آن در مقاطع قبل و بعد از قیام توده ای بهمین ماه ۵۷ می باشد. علل و انگیزه های تجدید چاپ این کتاب نیز در این مقدمه توضیح داده می شود. نویسنده در چاپ جدید کتاب توضیحات تکمیلی و مفصلی به بخش توضیحات قبلی کتاب افزوده است و در ضمن برخی نارسائی ها و اشتباهاتی که به اقتضای شرایط ویژه چاپ نخست کتاب رخ داده است را تصحیح و برطرف نموده است.



بسیاری از خدمتگزاران علم و ادب و فرهنگ انسانی در آن آرمیده اند، از بالزاک و اسکاروایدل و شوپن تا مارسل پروست و صادق هدایت، از قهرمانان مقاومت ضد فاشیستی در جنگ دوم جهانی تا محمود همشری نماینده سازمان آزادیبخش فلسطین که در سال ۱۹۷۳ به دست مأموران اسرائیلی در پاریس ترور شد و بالاخره برخی از مخالفان رژیم جمهوری اسلامی که در خارج کشور به دستور سران تروریست این رژیم ترور شدند.

از نظر زمانی، درست ۱۳۳ سال از کمون پاریس می گذرد و فردا ۲۱ مه آغاز هفته خونین است که در ۲۸ مه ۱۸۷۱ به سرکوب کامل کمون انجامید و نخستین حکومت کارگری جهان به دست بورژوازی ورسای به خون کشیده شد. ۱۴۷ نفر از کموناردها را پای دیوار کمون به گلوله بستند و ۶۹۴ نفر را در نبرد تن به تنی که در همین قبرستان جریان داشت کشتند.

کموناردها را نه تنها در پاریس بلکه در بسیار جاها از جمله در ایران به گلوله بستند، اما به قول ویکتور هوگو "جسدها بر خاک ماند ولی ایده ها برپا!"

باری، به یاد همه ی کموناردها ایران و همه ی کموناردهای جهان شاید بجا باشد که امروز پای دیوار کمون هم برویم و وفاداری خود را به اصول جاودانه ی کمون پاریس، یعنی آزادی، برابری، برادری و ... یک بار دیگر در دل و مغز خویش تکرار کنیم. ■

گزارشی از

مراسم بزرگداشت مادر سنجرى در فرانسه

در گرامیداشت خاطره مادر مبارز و آزادیخواه، مادر سنجرى، که یکسال پیش برای همیشه ما را ترک نمود، روز پنج شنبه ۳۱ اردیبهشت ماه، جمعی از اقوام، یاران و آشنایان مادر بر مزار او در گورستان پرلاشز (پاریس) جمع شدند.

در این مراسم یادبود یکی از فرزندان مادر (رفیق فریبرز سنجرى) به ایراد سخنانی پرداخت و طی آن ضمن گرامیداشت خاطره مادر و تشکر از حضور رفقا و دوستان گرامی بر سر مزار او، در مورد انتشار خاطرات مادر توضیحاتی داده و چاپ قریب الوقوع آنرا به اطلاع حضار رساند. او با تکیه بر مطالب مطرح شده در "خاطرات مادر" بر این نکته تأکید نمود که سالهای ۵۰ سالهای رشد و شکوفائی جنبش کمونیستی در ایران بود و درست به همین دلیل علیرغم همه دردها، شکنجه ها، رنج ها و جان باختن بهترین فرزندان مبارز خلق در این سالها می بینیم که امروز کمتر فعال سیاسی آن دوران را می توان پیدا نمود که آن سالهای پر از جنب و جوش های مبارزاتی را بهترین سالهای زندگی خود قلمداد نکند.

پس از این سخنرانی کوتاه یکی از دوستان مادر، رفیق پوران بازرگان به قرائت متنی پرداخت که در آن ضمن بزرگداشت مادر سنجرى، به مساله تقارن سالروز مرگ او با کشتار کموناردهای پاریس اشاره شده بود. (این متن جهت اطلاع خوانندگان پیام فدائی در همین شماره چاپ شده است). در پایان عده ای از شرکت کنندگان در مراسم یادبود مادر سنجرى دسته جمعی به محلی در گورستان پرلاشز که خون کموناردهای پاریس در سال ۱۸۷۱ در جنگ بر علیه سیستم ظالمانه سرمایه داری، در آنجا بر زمین ریخته شده رهسپار گشته و خاطره آنها را گرامی داشتند. ■

بزرگداشت رفیق مادر سنجرى

پنجشنبه، ۲۰ مه ۲۰۰۴، یک سال پس از درگذشت رفیق مادر سنجرى، جمعی از رفقا و دوستان وی بر مزارش در قبرستان پرلاشز (پاریس) گرد آمدند. پوران بازرگان که رفیق مادر را از سال ۱۳۵۰ پشت درهای زندان قزل قلعه می شناخته، با سخن کوتاه زیر از وی و از آرمانش تجلیل کرد:

رفقا، دوستان،

لحظه ای در باره ی مکان و زمان و مناسبتی که ما را در اینجا گردهم آورده تأمل کنیم.

یک سال از درگذشت رفیق مادر سنجرى می گذرد، که اولاً خودش مبارز بود و بعد، مادر چند فرزند مبارز بود که دو تن از آنان شهید شدند. مبارزی از یک سنت پایدار و امیدوار کننده که در راه آزادی و برابری از بویش باز نمی ماند. مبارزه ای که مرزها را در می نوردد و زمان ها را به هم می پیوندد و نسل ها و انسان های ظاهراً بیگانه از یکدیگر را وحدت می بخشد.

مکانی که در آن ایستاده ایم یکی از اماکن تاریخی کشور میزبان ما فرانسه است و درست دویست سال از تأسیس آن می گذرد. در چنین روزی، در ۲۱ مه سال ۱۸۰۴ در زمان ناپلئون بوناپارت بود که قبرستان پرلاشز تأسیس شد. نخستین قبرستان لائیک. ثروتمندان تمایل نداشتند که در این جا که منطقه ای فقیر بود دفن شوند، لذا به منظور تبلیغ، تابوت و خاکستر برخی افراد مشهور مانند مولیر، لافوتتن و آبلار ... را به اینجا منتقل کردند و هم اکنون



نوشته ای از شاعر و هنرمند متعهد و انقلابی، رفیق شهید سعید سلطانیپور

رفیق ارزنده و آزاده ای که نه فقط در شعر و نه فقط در کلام، بلکه در دریای پرتلاطم زندگی و مبارزه؛ در شکنجه گاه و در زندان، در دانشگاه و دانشسرا و در کار و کوچه و خیابان، یک دم از مبارزه و رویارویی با ظلم و ستم طبقاتی بازنیاستاد و تا پای جان به آرمان های والای کمونیستی خویش و به توده های محروم و زحمتکش جامعه اش وفادار ماند و "چون شیر با یال های خونین در بیشه های خشم" بماند.

در سالگرد به خون تپیدن چریک فدائی خلق امیرپرویز پویان

من این گل را می شناسم

رها کنید مرا، رها کنید شانه و بازویم

رها کنید مرا تا ببینم

من این گل را می شناسم

من با این گل سرخ در قهوه خانه ها نشسته ام

من با این گل سرخ در میدان راه آهن سلام داده ام

آ...

من این گل را می شناسم

از کارخانه خبر داشته باشی، باید بدانی زیر این سقف ها چه می گذرد" و به آلونک های پشت مجسمه اشاره کرد. از آن شب دیگر او را ندیدم. فکر می کنم آن شب همین که با تکان سر و تندی نگاه به آلونک ها اشاره کرد، در میان همان آلونک ها از من جدا شد. هر وقت به او فکر می کنم، آلونک ها را در آن زمستان سرد می بینم و آن رفیق ریزنقش را که مثل گوزنی سرما زده در لا به لای آلونک ها از من دور شد. مبارزی هنرمند بود. گاه شعر می سرود و گاه قصه ای می نوشت. در نقد هنر و هنرمند اگر چه بیش از چند نوشته ندارد، بنیان گذار نگرش و شیوه ای مارکسیستی در نقد هنر است. آن آخرین شبی که دیدمش از خانه تیمی به تئاتر آمده بود و من نمی دانستم. مثل کودکی روستایی ساده و مثل توسنی کوهی هوشیار بود. رفیقی ساده و هوشیار، نقاد و مهربان ... رفیقی انقلابی که به ما درس ها آموخت.

رفیق کبیر پویان و دیگر رفیقانش بنیان گذاران جنبش نوین انقلابی ایران بودند. جنبشی که هنوز ارزش های تاریخی آن به ویژه در زمینه ی پیوند خلاق تئوری و پراتیک و نتایج نوین آن، موضوع مبارزات تئوریک نیروهای انقلابی است. ■

توانی به من گریم یاد بدهی؟! " تعجب کردم و به آرامی گفتم: "به تئاتر علاقه مند، شاید بیایم بچه ها را گریم کنم..." و آن شب... زمستان بود. نفس روی سیل ها یخ می بست. آن جثه ی مقاوم و چالاک... آن پیکر ریز، اما یکپارچه تحرک و تلاش... می لرزید... با آن پیراهن و ژاکت تازه، با آن کت معمولی... عجیب اصرار داشت سرد نیست... گفتم: "لباس زیاد، دست و پاگیر است..." ... گفتم: "آخر این هم شد لباس". گفتم: "خیلی هم اشرافیه" و دستش را که در جیب داشت از آستر بال کت بیرون و با پنجه اش ادا درآورد. خنده ام گرفت. خندید: "شاید تو هم روزی لازم باشد آستر کت را پاره کنی". سر در نیاوردم. در آن یخبندان هزاران متر قدم زدیم و او از زندگی کارگران می گفت. از زندگی دهقان ها، از سندیکاها، از شرکت های زراعی... از بانک ها... از وام های مردم تهیدست... و بعد... از روشنفکران بورژوازی می گفت: "همه در خلوت و در حرف مبارزند!!" گفتم: "چه می شود کرد؟" خندید. گفت: "اگر برایم با دقت بگویی چه نمی شود کرد، به تو خواهم گفت چه می شود کرد". خاموش ماندم. "برای آن که حتا بفهمی چه نمی شود کرد، باید کار کنی، باید جامعه را بشناسی، به دهات بروی،

در زندان بودم که خبر رسید. عکس رفیق با دیگر رفقاییش در روزنامه بود. نگاهم روی عکس ماند... پویان... شگفتا... آغاز کردند...

پس آن سفرهایش به روستاها، آن دوستی هایش با مردمان جوراجور... آن پیرمرد روستایی در قطار... آن جوان با آن لباس چرب و روغنی در قهوه خانه... آن یادداشت ها... آن شیوه های مختلف لباس پوشیدن هایش... شکل مردم بود... مثل مردم حرف می زد... آن کتاب ها... آن ترجمه ها... آن غیبت های ناگهانی... یک روز در مشهد... یک روز در شهرهای لرستان... یک روز در تبریز... همیشه در میان مردم و به ندرت در میان ما روشنفکران... به راستی شگفت انگیز بود. و آن روز... کنار چمن دانشگاه... نوشته ای از جرج حبش ترجمه می کرد. کنارش نشسته بودم، سر برداشت. آن چهره ی سبز تند. آن چشم های نافذ مهربان و آن لحن بومی صدایش: "نیروهای انقلابی ایران چوب خیانت حزب توده را می خورند. این خیانت تاریخی است، تنها با یک حرکت تاریخی می توان آن را شست". "این دیکتاتوری گندیده است، مردم باید باور کنند". "از مارکسیسم حرف زدن بد نیست، به مارکسیسم عمل کردن دشوار است" و بعد... با لهنی ساده پرسید: "می



رودخانه پویان

شعری از شاعر شهید سعید سلطانبور

خون گوزن، جنگل پویان دیگری ست

بعد از صدای پویان

بعد از حریق سوخته ی خون شعله ور

بعد از حریق توفان

بعد از صدای جنگل

ایران

دیگر

مانند رودخانه ی خونینی ست

بر صخره های سختی می راند

از قله های رنج فرو می ریزد

در دره های دلتنگی می خواند

و زخم تابناک شهیدان را

با کاکلی شکافته و خونریز

بر سنگ و صخره کوبان

در خاک های گلگون

می گرداند

همپای رودخانه ی سوزان

باید مثل حریق توفان

بر فرق کوه و دشت برانم

زخم برادران شهیدم را

باید مثل ستاره هایی خون افشان

روی فلات سوگوار بگردانم

باید بغرم از جگر و

چون شیر

با یال های خونین

در بیشه های خشم بمانم

رگبارهای آتش، افروخت

و استخوان و خون

در خانه و خیابان

آتش گرفت

سوخت

قلب گوزن های جوان

- قلب انفجار -

در چشمه های آتش و خون

خفت

بادی هراسناک برآمد

قلب هزار چشمه ی خونین

در جنگل سیاهکل

آشفست

جنگل شکافت

و پانزده ستاره ی خونین

با نعره های سوزان برخاست از نهفت

و بر مدارهای گریزان چرخید

چرخید روی جنگل و

توفید روی شهر

بر فرق شب شکفت

با کاکلی شکافته

می راند

بر سنگ و صخره

رود

و نعره های من

پیچیده روی قله ی خونآلود.

گل های حزب سوخته ی دلشکستان

مردان خشم و خوف

خونشعله های پیکر در خون نشستگان

وحشت فرو نهید و فراز آیدید

از قله های قرمز شبگیر بنگرید

از قله های قرمز شبگیر بنگرید

با شاخ های خنجر

با چشم های خشم

روبیده بر کرانه ی خون

جنگل گوزن

تشدید اختلافات هیأت حاکمه آمریکا و استعفای رئیس "سیا"

روناک مدائن

رسوایی های بزرگی مواجه گردیده است. در چنین شرایطی تننت نیز از همه طرف مورد حمله قرار گرفته است. وزیر امور خارجه (Colin Powell)، تننت را مسئول اطلاعات نادرستی قلمداد نمود که در مورد عراق به ارتش و دولت آمریکا داده شد. دانالد رامسفیلد نیز که خود به عنوان یکی از مسئولین شکنجه زندانیان زندان ابوغریب در عراق شناخته می شد او را مسئول این جنایات قلمداد کرد و بالاخره معاون ریاست جمهوری، دیک چنی (Cheney) نیز او را مسئول افشای رسوایی رابطه چلبی و آمریکا دانست.

تننت در سال ۱۹۹۵ برای اولین بار به عنوان معاون سازمان "سیا" انتخاب شد. وی در سال ۱۹۹۷ به ریاست این سازمان رسید و در این مقام برای پیشبرد جنایات دولت کلینتون، همانطور که می بایست، انجام وظیفه کرد. او تنها کسی بود که پس از خدمت در کابینه کلینتون به راحتی به کابینه بوش منتقل شد. و در چارچوب خط بوش جهت حمله به عراق، یکی از وظایف اش اختراع بهانه هایی برای اشغال عراق بود و در این زمینه هر چه می توانست انجام داد. اما بالا گرفتن اختلافات در هیئت حاکمه آمریکا از جمله بین وزارت دفاع و "سیا" که خود را در مسائل و مشکلات عراق آشکار ساخته است، رئیس سیارا مجبور به استعفاء کرد.

استعفای تننت پس از جلسه ای بسیار جنجالی با بوش صورت گرفته است.

اختلاف بین تننت و دولت بوش برای اولین بار زمانی علنی شد که بوش در چندین سخنرانی ادعا کرد که دولت آمریکا مدارکی دال بر خرید مواد اتمی از آفریقا توسط صدام در دست دارد. بعد از اینکه این دروغ فاش شد، تننت اعلام کرد که در مورد دروغ بودن این ادعا به بوش و مشاورینش "هشدار" داده است ولی آنها توجهی نکرده اند.

به دنبال فاش شدن جنایات مختلف ارتش آمریکا در عراق، و همچنین در اثر پیگیری واقعه ۱۱ سپتامبر، چندین وزارت خانه دولت آمریکا در معرض تحقیقات های قضایی قرار گرفته اند. اعضای دولت به جان هم افتاده و کابینه بوش با

استعفای جورج تننت George Tenet رئیس سازمان "سیا" در روز دوم ماه ژوئن را می توان یکی از نشانه های متعدد وجود اختلاف در دولت آمریکا و حدت یابی این اختلافات دانست.

جهت لاپوشانی این اختلافات اعلام شده است که تننت برای اینکه بتواند "وقت بیشتری" را با خانواده اش بگذراند استعفاء داده است. اما این ادعا واقعیت ندارد؛ چرا که بلافاصله پس از او، "جیم پلویت" مسئول قسمت عملیات سری "سیا" نیز استعفاء داده است. از سوی دیگر چندین عضو کنگره آمریکا، هم از میان دمکرات ها و هم جمهوری خواه ها، اقرار کرده اند که تننت به دنبال اختلافات موجود در دولت مجبور به استعفاء شده است. و همچنین در مطبوعات آمریکا به این امر اشاره می شود که

قطعه ۳۳ زنده می ماند

(بقیه از صفحه ۱۰)

شکل گیری مبارزات مردمی پیش از انقلاب برای سرنگونی رژیم شاه داشته اند. فراموشی آنها بی انصافی است. کسانی چون "محمد حنیف نژاد" که اهل تبریز بود و متولد سال ۱۳۱۷ که دارای انگیزه های مذهبی قوی بود و پس از ورود به دانشگاه و تحصیل در رشته مهندسی کشاورزی از عناصر ثابت و فعال تمامی جلسات سیاسی، مذهبی مسجد هدایت (محل سخنرانی آیت الله طالقانی و طرفدارانش) بود و در سال ۱۳۴۰ به مدت ۹ ماه دستگیر و روانه زندان شد و از همانجا تصمیم به مبارزه مسلحانه با رژیم پهلوی گرفت و عاقبت جان خود را بر سر این تصمیم از دست داد و توسط رژیم اعدام شد. نام حنیف نژاد همواره در کنار سعید محسن در تاریخ معاصر ما خواهد آمد. چنان که نام علی اصغر بدیع زادگان.

در میان به خاک سپرده شدگان این قطعه نام های دیگری هم دیده می شود که هر یک برای خود حکایتی هستند از تاریخ معاصر و مبارزه

خفته و خونین / ای سرزمین من! /
من در کجای جهان ایستاده ام؟

و این چند جمله تمام چیزی بوده است که من تا پیش از این از او می دانستم و نمی دانستم که در دوم بهمن ۱۳۲۲ در رشت زاده شده و در کودکی پدرش را از دست داده و در محضر علامه شیخ محمد وحید خورگامی که از شاگردان "آخوند خراسانی" و "آقا ضیاءالدین عراقی" بوده است، شاگردی کرده است و معرف "لوسین گلدمن" ادیب بزرگ فرانسه بوده است و در دادگاهی کذایی در سال ۱۳۵۲، سرنوشت اعدام برایش رقم می خورد و در ۲۹ بهمن همان سال و در آستانه ۳۰ سالگی توسط رژیم شاهنشاهی پهلوی به گلوله بسته می شود و تنها وجه اشتراک من با او خبرنگار بودنمان است.

دیگران هم هستند

علاوه بر خسرو گل سرخی مبارزین دیگری هم در این قطعه به خاک سپرده شده اند که نقش مهمی در

برجسته ای فهمید که درختی و کاجکی بالای سرشان سایه داده است و معلوم است که اینها را تازه کاشته اند و بهترین نشانه برای اثبات این مدعا قبر خسرو گل سرخی است. با سنگ قبری طلایی و برجسته که گویی همین دیروز نصب شده است.

سنگ قبر او با عبارت "شهید شادروان خسرو گل سرخی" آغاز می شود و با جمله "خون ما پرچم خاک ماست" به پایان می رسد و من تا پیش از این نمی دانستم او که بوده و چه کرده. تنها چیزی که از او می دانستم قطعه شعر زیبایی که پیش از این شنیده بودم و حالا انگار باد آن را در گوشم زمزمه می کند: **ثقل زمین کجاست؟ / من در کجای جهان ایستاده ام / با باری از فریادهای**

حتی همین سنگ قبر مختصر را هم ندارند. تک و توک هم هستند قبری که روزگاری تابلویی داشته اند و در اثر گذشت زمان و باد و باران زنگ و فرسوده شده اند و چیزی جز تابلویی سیاه و پوسیده از آنها باقی نمانده است. قبرهایی هم هستند که سنگ قبر ندارند و با این حال از حال و روزشان معلوم است که بستگانشان هنوز به سراغشان می آیند و آنها را مراقبت می کنند. حتی یکی از آنها که از نعمت سنگ قبر محروم بود را با سنگ ریزه و گل و خاک تزئین کرده اند.

قطعه ۳۳. قطعه ایست مستطیلی شکل که غرب آن را قبرهای بی نام و نشان بیشتری به خود اختصاص داده است و شرق آن به مبارزین سیاسی اختصاص دارد. این را می توان از قبور

درس های بزرگ کمون پاریس

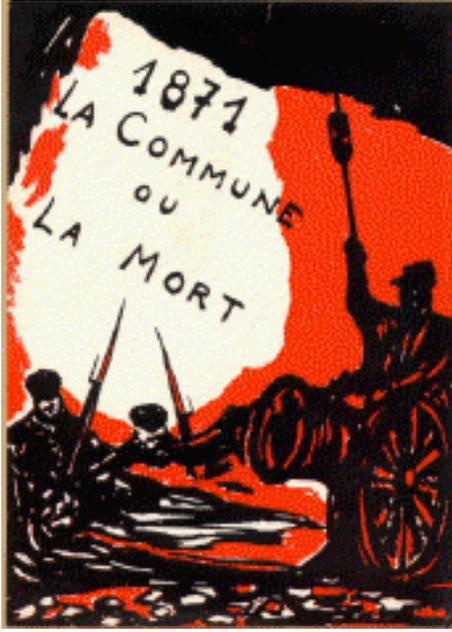
(به مناسبت نود و پنجمین سالگرد کمون پاریس)

{ قسمت دوم }

نوشته: چنگ چیه زو Cheng Chih-Szu

(ترجمه غلام)

این مقاله اولین بار در سال ۱۹۶۶ در شماره ۴ نشریه "هانگکی" (Hongqi) به چاپ رسیده است.



بالاترین دستمزدی که کمون به یک فرد پرداخت کرد شش هزار فرانک بود. در این راه مانع مؤثری در مقابل به دنبال یا جستجوی مقام بودن، گذشته از مقررات و احکامی که نمایندگان می بایستی طبق آنها عمل می کردند ایجاد شد.^۱

توده ها فرمانروایان واقعی در کمون پاریس بودند. تا آن هنگام که کمون برقرار بود توده ها در ابعاد گسترده ای متشکل شده و در ارگانهای خود در باره موضوعات مهم دولتی گفتگو می کردند.

هرچند که آزمایشی بودند، تأثیرات بسیار عمیقی داشتند. این گامها و معیارها چیزهای مهمی را در باره کمون در اختیار ما می گذارند. انگلس گفت: "برای جلوگیری از تبدیل ارگانهای دولت از خدمتکاران جامعه به اربابان آن - تبدیل و تحول اجتناب ناپذیری که در تمام دولتهای پیشین رخ داده - کمون از دو وسیله قابل اتکاء استفاده کرد. در وهله اول، تمام پست های اجرایی، قضائی و آموزشی را به شیوه انتخاباتی و بر مبنای حق رأی همگانی و تحت شمول حق عزل مقامات در هر زمان از طرف رأی دهندگان، به افراد واگذار ساخت. و در وهله دوم، به کلیه مقامات، چه بلندپایه و چه غیر آن، دستمزدی برابر با دیگر کارگران پرداخت می شد.

پرولتاریائی که قدرت سیاسی را به چنگ آورده است باید مانع تبدیل ارگانهای دولتی از خدمت گذاری به توده ها به اربابی توده ها گردد. دستمزدهای بالا و دستمزدهای چند گانه برای تمام کادرهایی که همزمان چند پست را در ارگانهای دولتی پرولتاریا اشغال کرده اند، باید ملغی شوند و این کادرها نباید از هیچ گونه حقوق ویژه برخوردار باشند.

چگونه باید مانع از بین رفتن ارگانهای انقلابی قدرت دولتی دیکتاتوری پرولتاریا شد؟ کمون پاریس گامهای پوینده ای در این راه برداشت و معیارهایی را اتخاذ کرد و بکار گرفت که

زندگی. در راه بازگشت، قطعات تازه ساز و تازه خاکبرداری شده توجهم را به خود جلب می کند. هنوز مانده تا آنها از متوفیان پر شود. به این فکر می کنم که کسی مخالف ارج بخشیدن به تاریخ مبارزه با ظالمین نیست. ممکن است بعدها راه و مسیر موردنظر به خاک سپرده شدگان قطعه ۳۳ تحریف شده باشد اما مسلماً میان آن ۱۲۰ نفر مردان و زنانی هستند که هدفی جز مبارزه با استبداد نداشتند و در راه این آرمان از نثار جان هم مضایقه نکردند و حفظ و بزرگداشت آنها ولو به بهانه ماجرای که در مطبوعات و رسانه شایع شد و بعد هم تکذیب گردید، ارج نهادن به تاریخ مردمی است که هرگز زیر بار ستم و استبداد نمانده اند و درس های فراوانی از این بابت به تاریخ داده اند.

خانواده های افرادی که در این قطعه به خاک سپرده شده اند، از طرح موردنظر این سازمان استقبال کرده اند و می گوید: "حتی نظرات شهروندان از شب عید امسال از طریق اطلاعیه ای در خصوص دوطبقه کردن قبور و ساماندهی قطعه ۳۳ اخذ شده است."

نکوداشت تاریخ

وقت رفتن است و باد همچنان می وزد. تند و تیزتر از پیش. آفتاب حالا به گوشه غربی زمین چسبیده و غروب آویزان شاخه ها شده است. پیش خودم می گویم: "چه جای سرسبز و باتراوتی است این بهشت زهرا (س)". هنوز از پله های قطعه پایین نیامده ام که چند جوان را می بینم خندان و شاد، درست مثل خود

واکنش بهشت زهرا

از همان آغاز ماجرا مسؤولان بهشت زهرا شایعه تخریب این قبور را تکذیب کردند و مدیرعامل این سازمان اعلام کرد که "سازمان بهشت زهرا (س) بر اساس شرح وظایف از پیش تعیین شده و طرح های زمان بندی شده، اقدام به بازسازی و بهسازی و ساماندهی قطعات می کند و این طرح تاکنون در چندین قطعه صورت گرفته و بسیار موفقیت آمیز بوده است و با استقبال مواجه شده است." محمود رضائیان در ادامه می گوید: "در صورت اجرای طرح بازسازی و نوسازی قطعه ۳۳ از حیث فضای سبز، دسترسی ها و طراحی قطعه و مبلمان آن بسیار وضع مطلوبی پیدا خواهد کرد." او معتقد است که بسیاری از

با حکومت پهلوی. شاید میان آنها نام کرامت الله دانشیان به خاطر آن سروده معروفش که هنوز هم همه ساله هنگام بزرگداشت روزهای بهمن ۵۷ از رسانه ها پخش می شود، آشنا تر باشد. "بهاران خجسته باد" معروفترین میراثی است که از او بجای مانده است و او هم در همان دادگاه گلسرخه به حکم اعدام محکوم شد و حالا در این قطعه در بستری از فراموشی به خواب رفته است. خوابی ابدی که هیچ کدامان را از آن گریزی نیست. نام های دیگری هم در این قطعه هست. کسانی چون صفایی فراهانی که نامش ماجرای سپاهکل و آغاز مبارزه مسلحانه علیه حکومت پهلوی را در ذهن تداعی می کند. نام های بسیاری که نوشتن از آنها در این مجال نمی گنجد.

➔ هر روز بیست هزار از فعالین در باشگاهها، جائی که پیشنهادات خود را مطرح کرده و نظرگاه های انتقادی خویش را در زمینه های اجتماعی - سیاسی، بزرگ و کوچک ارتقاء می بخشیدند، اجتماع می کردند. هم چنین خواسته ها و مطالبات خود را از طریق مقالات و نامه ها در روزنامه های انقلابی اعلان می کردند. این شور و ابتکارات انقلابی توده ها بود که کمون به آنها متکی بود و قدرت خود را از آنها اخذ می کرد.

اعضای کمون به توده ها و ایده های آنها توجه جدی مبذول می داشتند، و در گردهمایی های آنها حضور می یافتند و نامه های آنها را دقیقاً مطالعه می کردند. دبیر کمیته اجرائی کمون در نامه ای به دبیر کل کمون نوشت: "ما هر روز پیشنهادات گوناگونی دریافت می داریم، هم بطور شفاهی و هم از طریق نامه ها، تعدادی از آنها از جانب افراد و بعضی از طرف باشگاهها و تعدادی از بخش های انترناسیونال فرستاده می شوند. آنها معمولاً پیشنهادات بسیار مهم و با ارزشی هستند و باید از طرف کمون مورد توجه جدی قرار گیرند." در واقع کمون بطور جدی پیشنهادات توده ها را مورد مطالعه قرار میداد و آنها را بکار می بست. بسیاری از احکام پر اهمیت کمون مانند الغاء و یا از بین بردن دستمزدهای بالا برای کارکنان و مقامات دولتی، آموزش سکولار، از بین بردن شبکاری برای نانوایان و مردود شمردن بخش هائی از اجاره و غیره و غیره، بر اساس پیشنهادات بزرگ و با ارزش توده ها معین گردیدند.

توده ها نیز متقابلاً بر روی اعمال اعضای کمون نظارت دقیق داشتند. یکی از قطعنامه های باشگاه کمونی از منطقه ۳ عنوان کرد: "توده ها فرمانروا و ارباب هستند ... اگر افرادی را که انتخاب کرده اید در کارها سهلنگاری و یا مانع تراشی می کنند آنها را ترغیب نمایید تا در جهت تحقق اهداف ما - یعنی مبارزه برای احقاق حقوقمان، مبارزه برای تحکیم جمهوری و بدین ترتیب پیروزی حق و حقانیت - را تسهیل نمایند. توده ها کمون را مورد انتقاد شدید قرار میدادند که چرا قاطعانه بر علیه ضد انقلاب، آنهایی که میدان مبارزه ترک می کنند، بر علیه خائین و مرتدین عمل نمی کند، کمون را مورد انتقاد قرار می دادند که چرا احکامی را که تصویب کرد به طوری فوری انجام نمی دهد، و کمون را به دلیل عدم اتحاد در میان اعضایش مورد انتقاد قرار می دادند. برای مثال در نامه ای که از طرف یکی از خوانندگان "له پیخ دوشه" Le Pere Duchene در شماره بیست و هفتم آپریل چاپ شد می گوید: "تقاضا دارم به اعضای کمون هر گاهگاهی تکانی بدهید، به آنها بگوئید به

خواب نروند، به آنها بگوئید اجرای احکام تصویب شده کمون را به تعویق نیندازند، به آنها بگوئید به اختلافات فردی - خصوصی نقطه پایانی بگذارند، زیرا که تنها با وحدت در نظر می توانند با قدرت هر چه بیشتری از کمون دفاع نمایند."

قطعنامه هایی که از نمایندگان خاطی و خیانتکار به منافع مردم خلع ید می کردند صرفاً کلماتی خشک و خالی نبودند. درواقعیت امر کمون، فردی چون بلانشه Blanchet را از عضویت در کمون محروم ساخت چرا که او عضو مجمع روحانیون، تاجر و مأمور مخفی بود. او خودش را به داخل رده های گارد ملی در خلال تسخیر پاریس نفوذ داده بود، و با نامی قلابی خود را در کمون جا داده بود. کمون کلوسه غه Cluseret را از مقامش به عنوان فرستاده نظامی عزل نمود به این دلیل که "عدم دقت و قصور از جانب فرستاده نظامی تقریباً به بهای جان "فُغ ایسی" Fort Issy انجامید." پیشتر از آن، "لولی یغ" Lullier خائن خلع ید شده و توسط کمیته مرکزی گارد ملی دستگیر شد.

کمون پاریس بطور موفق آمیزی به حقوق ویژه مقامات دولتی نقطه پایانی گذاشت و در مورد دستمزدها نیز به یک رفرم جدی به اهمیت تاریخی دست زد.

اما میدانیم جوامعی که تحت حاکمیت طبقات استثمارگر قرار دارند، به مقامات خود شرایط های انتخابی و حقوق ویژه می دهند تا آنها را به آقا بالا سرها، و فرمانروایان بالای سر مردم تبدیل کنند. نشستن در مقام های بالای خود، لذت دستمزدهای بالا را می برند و توده ها تحقیر و مسخره کردن - اینهاست تصویر واقعی مقامهای دولت های استثمارگر - برای مثال امپراطوری دوم فرانسه را در نظر بگیرید: دستمزدها سالانه مقاماتش ۳۰۰۰۰ فرانک برای یک نماینده مجلس، ۵۰۰۰۰ فرانک برای یک وزیر، ۱۰۰۰۰۰ فرانک برای یک عضو شورا و ۱۳۰۰۰۰ برای مشاور دولت بود. اگر یک نفر چند پست رسمی را همزمان اشغال می کرد او چند دستمزد دریافت می کرد. "غو ای" Rouher برای مثال شخص مورد علاقه و مورد محبت ناپلئون سوم، همزمان نماینده مجلس ملی، عضوی شورای انتصابی (خصوصی) و شورای کشوری بود. در آمد سالانه او جمعاً ۲۵۰۰۰۰ فرانک بود. یک کارگر متخصص می بایستی ۱۵۰ سال کار کند تا این مبلغ درآمدش شود. خود ناپلئون سوم هر سال بیست و پنج میلیون فرانک از سوی خزانه داری دولت دریافت می کرد و به اضافه مزایای دیگری که به او تعلق می گرفت وی

روی همرفته درآمد سالانه ای بالغ بر سی میلیون فرانک داشت.

پرولتاریای فرانسه این نظم را به چالش کشاند و به هم زد. حتی قبل از تولد کمون پاریس، پرولتاریا بارها خواست که سیستم دستمزدهای بالا از بین برود. با تولد کمون این آرزوی دیرینه کارگران متحقق شد. در یکم آوریل حکم معروف لغو دستمزد بالا برای هر پست صادر شد که طبق آن درآمد هیچ مقامی بالاتر از شش هزار فرانک نمی توانست باشد.

در قطعنامه آمده بود: "قبلاً پست های بالا در نهادهای عمومی همراه دستمزدهای بالا، موضوع حمایت و تشویق جذب به این پست ها بود" اما "در یک جمهوری واقعاً دمکراتیک نباید جایی برای مفتخوری و یا دستمزدهای بالا باشد." دستمزد شش هزار فرانکی برابر بود با آن دستمزدی که همزمان یک کارگر متخصص دریافت می کرد. طبق گفته هاگسلی Huxley دانشمند، این مبلغ مقداری کمتر از یک پنجم آن مبلغی بود که یک منشی شورای مدرسه متروپلیتن لندن دریافت می کرد.

کمون پاریس به هیچ مقامی به رغم اینکه چند پست را اشغال می کرد چند دستمزد نمی داد به طوری که در تصمیم گیری ۱۹ مه عنوان گردید که: "باید خاطر نشان ساخت که تحت سیستم کمون، حقوق (دستمزد) معین شده برای هر کدام از مقام (پست) های رسمی می بایستی کفاف سلامت و زندگی شرافتمندانه هر فردی را که مسئولیتهای خود را انجام می داد بدهد ... کمون معین می کند: خلاف قانون است که حقوق اضافه جهت خدمت کردن در بیشتر از یک پست به مقامات کمون پرداخت می شود. آن دسته از مقامات کمون که به آنها بیشتر از یک مسئولیت، اضافه بر وظایف معمولشان داده میشود، حق دریافت دستمزد اضافی را ندارند."*

کمون همزمان با لغو دستمزدها و مزایای بالا و لغو سیستم چند دستمزدی، دستمزدهای پائین را برای کاهش شکاف بین دستمزدها، افزایش داد. برای مثال اداره پست را در نظر بگیرید. دستمزد کارگرانی که حقوق پائین دریافت می کردند از سیصد فرانک به هزار و دویست فرانک در سال افزایش داده شد، یعنی یک افزایش ۵۰ درصدی (در متن اصلی این ارقام چنین قید کرده اما به نظر می رسد اشتباه تایپی رخ داده و احتمالاً رقم سیصد فرانک می بایست ششصد فرانک بوده باشد - م،) و در همان حال، حقوق (دستمزد)های بالایی نظیر دوازده هزار فرانک در سال به شش هزار فرانک کاهش داده شدند. برای تضمین زندگی کارکنان با دستمزدهای پائین، کمون قانونی را تصویب کرد که بر اساس آن تمام جریمه

دیکتاتوری پرولتاریا آنگونه بود.^{۸۱} به همین ترتیب اکنون ما می توانیم بگوئیم: می خواهید بدانید شکل منحنی و فاسد دیکتاتوری پرولتاریا به چه شباهت دارد؟ به "دولت عموم خلقی" اتحاد جماهیر شوروی تحت حاکمیت دارودسته خروشچف رویزیونیست نگاه کنید. ■

(ادامه دارد)

پاورقی:

- (۱) انگلس، پیشگفتاری بر "جنگ داخلی در فرانسه"، منتخب آثار مارکس و انگلس، جلد ۱، صفحه ۴۸۴.
- (۲) مقاله نامه های نشست های کمون پاریس، جلد ۱، صفحه ۳۸۶.
- (۳) "ژورنال رسمی"، ۲ آوریل ۱۸۷۱، مقاله نامه های نشست های کمون پاریس، جلد ۱، صفحه ۷۹.
- (۴) مقاله نامه های نشست های کمون پاریس، چاپ روسی، مرکز انتشارات آکادمی علوم اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی، مسکو، ۱۹۶۰، جلد ۲، صفحه ۳۳۵.
- (۵) ژورنال رسمی جمهوری فرانسه، ۸ آوریل ۱۸۷۱.
- (۶) لنین، "میلیشای پرولتاریایی"، مجموعه آثار، انتشارات پروگرس، ۱۹۶۱، مسکو، جلد ۲۴، صفحه ۱۸۱.
- (۷) لنین، "دولت و انقلاب"، مجموعه آثار، صفحه ۴۲۰.
- (۸) انگلس، پیشگفتاری بر "جنگ داخلی در فرانسه"، منتخب آثار مارکس و انگلس، جلد ۱، صفحه ۴۸۵.

مقامات، کاهش دستمزد تمام خدمتکاران دولتی تا سطح دستمزد کارگران، این بطور آشکارتری از هر چیز دیگری چرخش از دمکراسی بورژوازی به دمکراسی پرولتاریائی، از دمکراسی ستمگران به دمکراسی طبقات ستمکش، تبدیل دولت به مثابه یک "نیروی خاص" برای سرکوب یک طبقه معین به وسیله ای برای سرکوب ستمگران توسط نیروی عمومی اکثریت مردم - یعنی کارگران و دهقانان - را با وضوح نشان می دهد. و اتفاقاً در ارتباط با همین نکته بسیار ویژه - و تا جائیکه به مسئله دولت مربوط می شود مهمترین مسئله - است که ایده های مارکس بطور کامل به دست فراموشی سپرده شده اند! ... آنچه صورت گرفته است آن است که درباره این نکته چنان خاموشی اختیار کرده اند که گوئی این موضوع نوعی خام اندیشی قدیمی و از مذاقاده بوده است.^{۷۱}

و این دقیقاً همان چیزی است که خروشچف رویزیونیست پرده ساتری بر آن می کشد و آنرا به کج راه می برد. آنها به طور کامل این تجربه بسیار مهم کمون پاریس را به دست فراموشی سپرده اند. امتیازات را برجسته می کنند، از جایگاه و موقعیت خود استفاده می کنند، فعالیت اجتماعی را به فرصت هایی برای تقویت و تحکیم موقعیت های فردی خود می کنند، مالک محصول کار مردم می شوند، درآمدهایشان ده ها بار یا حتی صدها بار بیشتر از دستمزد کارگران و دهقانان معمولی است. از نقطه نظر موضع سیاسی اینها به توده کارگر و زحمتکش پشت کرده اند و میمون وار آنچه را که بورژوازی و سرمایه داران بروکراتیک انجام می دهند، تقلید می کنند. در تلاشی برای تقویت پایگاه اجتماعی حاکمیتشان از درآمدهای بالا، جایزه های بالا، مزایای بالا و متدهای گوناگون دیگر بدست آوردن پول برای ایجاد یک قشر ممتاز و آقا بالاسر استفاده می کنند. در تلاشی جهت زنگار زدن به خواسته های انقلابی خلق از پول استفاده می کنند، آنها بطرز زشتی درباره "پاداش های مادی" و راجی می کنند. آنها می گویند روبل "لکوموتیو قدرتمندی" است و آنها باید "از روبل برای تربیت مردم استفاده" کنند. اعمال خروشچف رویزیونیست را با اعمال کمون پاریس مقایسه کنید، هر کسی می تواند به وضوح ببیند، خدمتکار صمیمی مردم بودن چه معنی می دهد و ارباب مردم بودن چیست، می تواند به وضوح مشاهده کند چه مفهومی دارد و قتیکه نهادهای دولتی از ارگانهای خدمت گذاری به مردم، از خدمتکاری برای جامعه، به اربابان جامعه مبدل می شوند.

انگلس می نویسد: "آیا می خواهید بدانید این دیکتاتوری به چه می ماند؟ به کمون پاریس نگاه کنید.

های نقدی لغو گردیدند. اعضای کمون خود مدل و نمونه هایی شدند برای اجرای قوانین و مقررات کمون در لغو امتیازات ویژه، حقوق های بالا و حقوق های چند تائی برای آنهائیکه چند مقام را اشغال کرده بودند. "تی یز" Theize یکی از اعضاء کمون که مسئول اداره پست بود پانصد فرانک در ماه طبق قانون کمون می بایستی دریافت می کرد. اما او داوطلبانه پذیرفته بود که فقط ۴۵۰ فرانک دریافت دارد. سرهنگ "وربلوسکی" Worblewski که او نیز از اعضاء کمون بود به طور داوطلبانه از خیر حقوق افسریش گذشت و حتی قبول نمی کرد در آپارتمانی که در قصر "الیسه" Elysee به او پیشنهاد شده بود زندگی کند. او اعلام کرد: "جای یک سرهنگ در بین سربازان است."

کمیته اجرایی کمون پاریس هم چنین قطعنامه ای صادر کرد که بر اساس آن درجه ژنرالی لغو می شد. در قطعنامه ششم آوریل اش، کمیته گفت: "با توجه به این واقعیت که درجه ژنرالی با پرنسپهای دمکراتیک سازمان یا تشکیلات گارد ملی تطبیق ندارد ... تصمیم گرفته شده که درجه ژنرالی لغو شود."^{۵۱} البته جای تأسف است که این تصمیم به طور عملی تحقق نیافت.

حقوق رهبران دولت برابر بود با آنچه یک کارگر متخصص دریافت می کرد. آنها مجبور بودند کار بیشتری انجام دهند ولی حق دریافت حقوق بیشتر را نداشتند، چه رسد به استفاده از مزایا یا حقوق ویژه. و این، امری بی سابقه بود. این امر، مقوله "اداره دولت با هزینه ارزان" را حقیقتاً به واقعیت درآورد، و "راز و رمز" و "ویژه بودن" را از امورات دولتی - یعنی آن حربه ای که توسط طبقات استثمارگر برای گول زدن و تحمیق مردم به کرات بکار گرفته می شود - زدود و اجرای امورات دولتی را خیلی ساده به مسئولیت کارگران تبدیل کرد و این امور را به "بزار ویژه" کار کارگران تبدیل (خدمتکاران آرمانهای کارگران - م) نمود. اما اهمیت عظیم آن در این تمام نمی شد. در رابطه با پاداشت های مادی، شرایطی را بوجود آورد که مانع از انحطاط و ابتذال کارگزاران (از نظر پرنسپ های انقلابی مورد نظر نویسنده است - م) گردید. لنین گفت: "ترکیب این با پرنسپهای انتخابی بودن مقامات و اینکه تمام مقامات عمومی (دولتی - م) قابل تعویض می باشند، همراه با دستمزدهایی که با استانداردهای پرولتاریا تطبیق دارند و نه استانداردهای "طبقه ارباب" یعنی بورژوازی، این است ایده آل طبقه کارگر."^{۸۱} او اضافه می کند، "الغاء هرگونه پرداختی به عنوان حق سفر، الغاء تمام امتیازات پولی - مالی

پیام فدائی و خوانندگان

آلمان

ر - ک با دروهای انقلابی!

فاکس ارسالی رسید به امید دیدار و گسترش همکاری های مبارزاتی. پیروز باشید.

انگلستان

ر - ز

با سلام های مبارزاتی!

در پاسخ به درخواستان اقدام کردیم و امیدواریم که هر چه زودتر مشکلاتتان حل شود. موفق و پیروز باشید.

اختلاف در جلسات G8 بر سر غنایم جنگی و پول نفت عراق

(روناک مدائن)

سران کشورهای صنعتی جهان، اتحادشان را به رخ مردم کشیده و از بحران‌های موجود سخنی به میان نیامد. به عنوان مثال، صحبتی از سقوط دلار و خطر آن برای اقتصاد کشورهای اروپایی نشد و یا اختلافات بی‌شمار تجاری، اختلاف بر سر تعرفه‌ها و سوبسیدهای دولتی و مقررات گمرکی بین اروپا و آمریکا نیز مورد بحث و تأکید قرار نگرفت.

هدف نشست قدرت‌های بزرگ صنعتی جهان سرمایه‌داری در ابتدای تشکیل این مجمع، پاسخگویی به مشکلات و مسائل اقتصادی کشورهای جهان سرمایه‌داری بود. اولین نشست نیز با هدف پاسخگویی به بحران نفت و رکود اقتصاد جهانی در سال ۱۹۷۵ در فرانسه برگزار شد. اما در حال حاضر به نظر می‌رسد که این سازمان که در جهت منافع قدرت‌های امپریالیستی به وجود آمده، کارآئی‌اش را از نقطه نظر مقابله یکپارچه با بحران‌های پیش‌روی این قدرت‌ها تا حدودی از دست داده است. در سال‌های اخیر این قدرت‌ها در پیشبرد و اجرای برنامه‌های واحد اقتصادی دچار تناقضات و محدودیت‌های فزاینده‌ای گشته‌اند. حرکت وسیع سرمایه‌مالی که روز بروز قدرت بیشتری می‌یابد و همچنین افزایش اختلافات اقتصادی-تجاری و سیاسی کشورهای پیشرفته صنعتی موجب شده که به رغم ادعاهای پیشین، "هماهنگ" کردن اقتصاد جهانی و ایجاد قوانین واحد و مورد احترام تمام جهان‌خواران ریز و درشت بین‌المللی با محدودیت‌های هر چه بیشتری روبرو گردد.

با این خواسته بوش گفت که چرا آمریکا این نوع بخشش‌ها را در مورد کشورهای آفریقایی که به مراتب مستحق‌تر هستند نمی‌کند.

یکی از مقامات روسیه نیز از جانب پوتین گفت که روسیه حاضر است که ۶۵ درصد از بدهی‌های عراق را ببخشد در صورتی که آمریکا نیز روسیه را در بازسازی عراق شریک کند.

در حال حاضر اغلب طرح‌های بازسازی در عراق، به عهده کمپانی‌های آمریکایی است و صرف درآمد حاصل از فروش نفت عراق در بازسازی نیز به معنای سرازیر شدن آن به جیب سرمایه‌داران آمریکایی می‌باشد. در رابطه با وضع اقتصادی، سران قدرت‌های صنعتی جهان در نشست G8 مژده دادند که اقتصاد جهانی سریعاً به سمت شکوفایی پیش می‌رود و همچنین عواملی نظیر نیروی کار و تولید و بازار سرمایه‌داری روز به روز انعطاف پذیرتر می‌شود. اما این اقتصاد شکوفا از نظر شیراک یک ایراد داشت، آن هم عدم تعادل در تجارت و بودجه آمریکا است که اقتصاد کشورهای دیگر را نیز به خطر انداخته است.

با وجود اختلافات سیاسی و اقتصادی بیشمار پنهان و نیمه پنهان در کمپ جهان‌خواران بین‌المللی،

در اولین هفته ماه جون، جلسه سران هشت قدرت صنعتی جهان (G8) در آمریکا برگزار شد. این نشست در زمانی برگزار شد که کشورهای سرمایه‌داری، علاوه بر مسئله نفت و بالا رفتن قیمت آن، با انواع بحران‌های اقتصادی و اختلافات تجاری و مالی درگیر هستند.

"فایننشیال تایمز" در روزهای قبل از نشست G8 نوشت: "با اینکه اقتصاد جهانی از مسایل عمده است ولی سران کشورهای صنعتی جهان هیچ کاری در این مورد نمی‌توانند بکنند. غیر از اینکه بنشینند و نگاه کنند و آرزو کنند که افزایش قیمت نفت بی‌رویه نشود...".

از همان ابتدای این نشست، مساله تداوم وجود اختلافات متعدد سیاسی و اقتصادی میان آمریکا و اروپا آشکارتر شد. به عنوان مثال ژاک شیراک با خواسته بوش مبنی بر مداخله بیشتر ناتو در عراق مخالفت کرد. اختلافات اقتصادی بر سر تقسیم غنایم و پول فروش نفت عراق نیز در نشست G8 به وضوح عیان شد. دولت آمریکا که خودش طلبی از عراق ندارد، تقاضا کرد که بدهی‌های عراق (حدود ۱۲۰ میلیارد دلار) به دیگر قدرت‌های صنعتی بخشوده شده و درآمد فروش نفت عراق صرف بازسازی آن شود. ژاک شیراک در مخالفت

شماره فکس و تلفن

برای تماس با چریک‌های فدایی خلق ایران

0044 - 208 - 8805621

از صفحه اشرف دهقانی در اینترنت

دیدن کنید:

<http://www.ashrafdehghani.com>

"پیام فدایی" بر روی شبکه اینترنت

از صفحه چریک‌های فدایی خلق ایران در اینترنت دیدن کنید.

آدرس مادر اینترنت: <http://www.fadaee.org/>

برای تماس با چریک‌های فدایی خلق ایران

با نشانی زیر مکاتبه کنید:

BM Box 5051
London
WC1N 3XX
England

کمک‌های مالی خود را به شماره حساب زیر واریز کرده و رسید آن را به آدرس پستی سازمان ارسال نمایید.

National Westminster Bank
Branch Sort Code: 60-24-23
Account Name: M.B
Account No: 98985434

آدرس بانک:

PO Box 8082
4 the Broadway, Wood Green London N22 6EZ, England

آدرس پست الکترونیک

e-mail address: ipfg@hotmail.com

زنده باد مبارزه مسلحانه که تنها راه رسیدن به آزادی است!